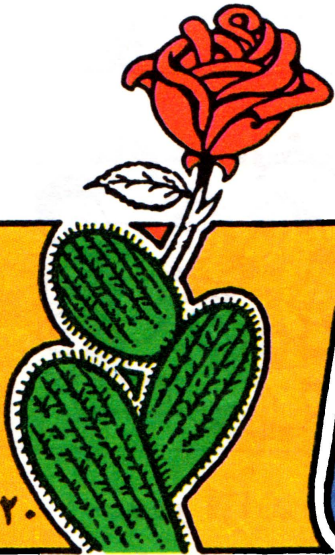


سال دوم - شماره سوم (خرداد ماه ۱۳۷۱)  
(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)



# گل راز

۱۰  
ماهنامه  
۳۲ صفحه

۲۰ تومان

«در حاشیه کنترل موالید»

نه عزیزم!  
دوتا کافیه!



سوره زنده  
مازیار رضائی ریبا

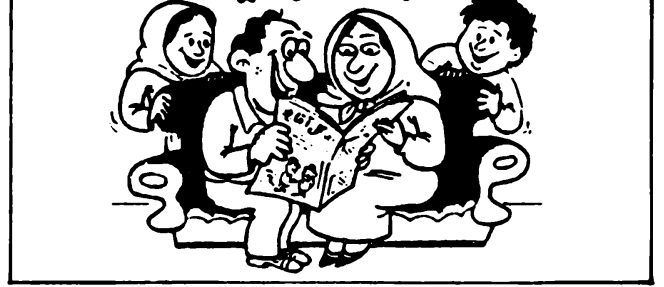
بودید برای شما سرمقاله‌های فرهنگی و سیاسی بنویسیم که آن هم به روی چشم! البته ما عادت داریم - و راهش را نیز بلدیم - که موضوع نوشته‌های خود را اقتصادیات قرار دهیم و فرهنگیات! را نیز در سوراخ - سببه‌های مسائل اقتصادی بگنجانیم. منتهای مراتب، خواننده باید حواسش را جمع کند و خودش از مقالات اقتصادی ما نتایج فرهنگی استخراج نماید که این هم چندان دشوار نیست!

عرض به حضور مبارکتان، همان طور که می‌دانید در روزهای آخر سال ماضی، در افواه شایع شد که دولت، اجازه نخواهد داد در سال آتی - یعنی همین سال جاری فعلی - قیمت کالاها و خدمات، علی‌الخصوص از نوع دولتی آن، گران شود. حالا این را چه مقامی فرمود؟ نمی‌دانیم. بخشنامه بود یا مصاحبه؟ این را نیز نمی‌دانیم! ما همین قدر می‌دانیم که چنین شایعه‌ای بر سر زبانها افتاد، البته بعد از این که جراید، کتباً و صریحاً آن را چاپ کرده بودند!

این که آیا از آغاز سال جدید تاکنون، قیمتها بالا رفته است یا نه، خود از مسائل بامزه‌ای است که شرح آن را در صفها و توی اتوبوسها گفتن و شنیدن، بسی شیرین‌تر است تا در سرمقاله، نوشتن! علی‌الخصوص که حرف و سخن، باد هوا می‌شود و سرمقاله، تا ابد الآباد، به صورت مکتوب باقی می‌ماند و چه بسا که کار دست آدم بدهد!

اما، ما چه می‌گوییم و حرف حساب ما چیست؟ ما می‌گوییم که ورود به این بحث، فرهنگ مخصوص به خود را دارد! (و از این جا، وارد مبحث ارتباط تنگاتنگ اقتصاد با فرهنگ می‌شویم!) و ما نباید آمارهای مکتوب و مضبوط بانک مرکزی را بگذاریم و به دیده‌ها و شنیده‌ها و گفته‌ها استناد کنیم. معنی ندارد که وقتی بانک مرکزی با آن همه دم و دستگاه و علم و پرسنل و کمپیوتر و تحقیق، اعلام می‌کند که فی‌المثل قیمت «کشک» در این ماه دو دهم درصد پایین آمده و ارزانی به میزان چه قدر! و بلکه بیشتر! نسبت به فلان ماه مشابه، حاصل گردیده و تورم، کم و نمودارش خف شده؛ ما با بینش‌های به میراث مانده از عصر «چرتکه» و با همان فرهنگ کهنه و قدیمی

## سلام شعبه به‌خیر...!!



## خنده و فواید آن

بعضی از خوانندگان عزیز، از ما ایراد می‌گیرند که شما - یعنی بنده که «غضنفر» باشم - اولاً به چه حقی «سرمقاله» می‌نویسی و ثانیاً چرا به مسائل فرهنگی، همسنگ و همسان با مسائل سیاسی و مخصوصاً اقتصادی، توجه نمی‌نمایی و ثالثاً آفرین بر تو که جای خالی گل آقا را در ماهنامه، نتوانستی پر کنی! تا در تداوم راه آن زنده یاد! و حفظ اصول سیاست «یکی به نعل و یکی به میخ» همیشه چشمبان به راه باشد که گل آقا بیاید و سگان سرمقاله ماهنامه را نیز شخصاً به دست بگیرد و... قس علیهذا!

ما این نظریات خوانندگان عزیز را در یک بحث درون گروهی! توی همین آبدارخانه و در محضر شخص گل آقا مطرح نمودیم. ایشان در نهایت تواضع، مختصر بادی به غیغب انداخت! و از باب فروتنی لبخندی فرمود و گفت: عجب...! یعنی تا حالا سرمقاله ماهنامه را ما نمی‌نوشتیم؟

ملاحظه فرمودید؟ این هم از هوش و حواس گل آقا! یعنی همان گل آقایی که شما خوانندگان عزیز به خاطر ایشان، کاسه - کوزه این جانب را برهم زده، بساط سرمقاله نویسی بنده را درنوردیدید! فلذا! از این شماره، سرمقاله‌های ماهنامه را نیز ایشان خواهند نوشت و ته مقاله ماهنامه را که تا حالا شاغلام می‌نوشت، ما! شاغلام هم برود کشک بسابد و غاز بچراند و اگر وقتی باقی بود، همان دیشلمه را تدارک کند!

«غضنفر»

سلام بر خوانندگان عزیز!

فرموده بودید ما بیاییم که آمدیم و خواسته

## چهاردهم خرداد

در تاریخ انقلاب اسلامی، روز چهاردهم خرداد به جهت دو واقعه مهم، برای ملت ایران، روزی به یادماندنی است.

نخست آن که در این روز، امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - به ملکوت اعلی پیوست.

مردم با وفای ایران خاطره آن زاهد انقلابی را هیچگاه از یاد نخواهد برد.

دیگر آن که در همین روز، رایت رهبری انقلاب اسلامی به دست مردی از سلاله رسول الله (ص) سپرده شد.

ما ضمن گرامیداشت یاد و خاطره بنیانگذار جمهوری اسلامی، خداوند متعال را به پاس نعمت رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی - شکر می‌گزاریم.

«ماهنامه گل آقا»

و از این جا وارد مبحث ارتباط تنگاتنگ فرهنگ با اقتصاد می‌شویم!)، این واقعیت ملموس اقتصادی - فرهنگی (!) یعنی گزارش و آمار و نمودار بانک مرکزی را نادیده گرفته، از : بقال و عطار و قصاب و کفاش و لبنیات فروش و بزاز و خراز و میوه فروش و سبزی فروش و سوپرمارکتی ! و خیاط و حجره و بازار و بخش خصوصی شاهد بیاوریم و قیمت کالاها و خدمات نهادهای دولتی از قبیل : پست و تلگراف و تلفن و آب و برق و گاز و نفت و بنزین و گازوییل (وسایر کالاها و خدمات در سایر موسسات دولتی) را به آن اضافه نموده، بخش خصوصی و بخش دولتی را یک جا و یکپارچه زیر سؤال ببریم که چی ؟ که چرا فی المثل قیمت گوجه فرنگی در همین ماه ماضی به ۵۰ آتومن هم رسید و قیمت گوشت از مرز چهارصدتومن هم در گذشت و هزینه مرسولات پستی ایضا در همین اردیبهشت ماه ماضی چهارصددرصد (!) افزایش پیدا کرد و ...

عزیزان من ! خوانندگان گرامی !

بیاید به جای چانه زدن بر سر صنار - سه شاهی و گرانی صددرصدی و چهارصددرصدی ! و غیره ... کلاه خود را قاضی نموده، با مطالعه دقیق گزارشهای بانک مرکزی، برای خودمان یک حالت خوش‌خوشان ایجاد کنیم و باخنده و شادی و شغف، بقیه عمر عزیز را نیز به شادمانی و شادکامی بگذرانیم که گفته‌اند :

خنده بر هر درد بی درمان دواست !

با آثاری از :

جهانگیر پارساخو

ناصر پاکشیر

محمد پورثانی

ابوتراب جلی

ناصر چولایی وکیلی

محمد حاجی حسینی

امیر رضا خادم

محمدخرمشاهی

دکتر حسن خواجه نوری

ابوالفضل زرویی

سید احمد سیدنا

پوپک صابری

کیومرث صابری

محمد رفیع ضیایی

احمد عبداللهی نیا

احمد عربانی

مرتضی فرجیان

فریبا فرشاد مهر

جواد فرهمند

بهروز قطبی

پروین کرمانی

غلامرضا گیانی

مهندس محمد علی گویا

محمود گیوی

حسین هاشمی

... و گل آقا، گلنسا

مش رجب - غضنفر -

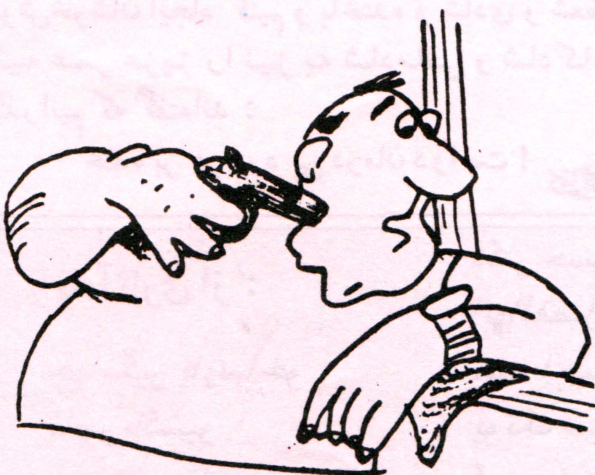
شاغلام و ...

«بعضی از مسئولان تازه به دوران رسیده با اتومبیل‌های گران قیمت دولتی در روستاهای آباواجدادی خود «پز» می‌دهند.» - رسالت



— مش جعفر خودمونه، بین خرش رو داده چی گرفته !!

«در آمریکا در هر بیست دقیقه، یک آمریکایی کشته می‌شود.»



— کسی رد نمیشه، بیست دقیقه تموم شد، خودمو بکشم، مبادا رکورد آسیب ببیند.

فرستنده: «بهزاد طاهری»



«دشمن دانا بلندت می‌کند»  
دست آخر، کارمندت می‌کند  
«دوست نادان»

«بهار آمد به صحرا و در و دشت»  
دوباره نرخ هرچیزی گران گشت  
«حاجی ارزونی»

«بادبهارى وزد از کوهسار»  
داره میاد صابخونمون، الفرار!  
«مستاجر»

«چنین گفت فردوسی پاکزاد»  
که خود کار، بهتر بود از مداد!  
«الکی نویس»

«همی یادم آید ز عهد صغر»  
که آمد مرا «قر» همی در کمر!  
«یادش به خیر!»

«توانا بود هر که دانا بود»  
عموسام نامرد دنیا بود!  
«مرد»

«بیا تا قدر یکدیگر بداینم»  
به هر قیمت شده، زنده بمانیم  
«خوش خیال»

«برو کارگر باش و امیدوار»  
دهان را بسند و صدا در نیار  
«بی صدا»

«سری که عشق ندارد کدوی بی‌بار است»  
دو سال و نیمه که فرزند بنده بیکار است  
«بیکار الدوله»

«تکیه برجای بزرگان نتوان زد به گزاف»  
گر کسی گفت: «بزن تکیه»، بکن استکاف  
«الکی خوش»

\* اگر می‌خواهید گول نخورید، در باغ سبز را «گل» بگیرید...  
 \* بعضی‌ها برای فرار از خودشان، دوپای دیگر هم قرض می‌کنند.  
 \* آن طور که می‌خواهی نیست، همیشه همین طور است.  
 \* این که چیزی نیست، آن هم که چیزی نبود... پس چیز چیست؟  
 \* سایه‌ها از روشنایی به وجود می‌آیند... تاریخ نکنید.  
 «حمید شاد»

\* هر وقت موهایم نمی‌خوابند برایشان لالایی می‌خوانم.  
 \* سلمانی گفت: اجازه بفرمایید این بار سرتان را با گیوتین بزنم.  
 \* لوبیا چشم بلبل، عینک طبی زده بود.  
 \* مسیر نگاهم را تازه اسفالت کرده بودم که مخابرات دوباره آن را کند.  
 \* دلش سوخت. فتیله را بالا کشیده بود.  
 \* تنها جایی که «کرسی» خریدار دارد، دانشگاه است.  
 «محمد رضا مرعشی پور»



\* برای این «داغ» بردلتان می‌گذارند که «نشان» دارتان کنند.  
 \* اگر بالاخانه‌تان «عیب» دارد، لطفاً به کسی اجازه ندهید.  
 \* به دنبال خوشبختی رفتن، بدبختی به دنبال دارد، دنبال بدبختی نروید!  
 \* معمولاً آدمهای «برجسته» سوارند.  
 \* متأسفانه تنها «وجه مشترکمان» پول رایج است.  
 \* بعضی‌ها برای این که «نان» خودشان را در بیاورند، حاضرند سر در هر تنوری فروبرند.  
 \* حقیقت چون برف زمستانی سفید و پاک است، افسوس که زود آب می‌شود.  
 \* بعضی‌ها، در دریای افکارشان، ماهی پرورش می‌دهند.

«استاندار خوزستان گفت: به دلیل متجاوز بودن عراق، هزینه لایروبی اروند رود باید از سوی این کشور پرداخت شود.» - جهان اسلام  
 صدام: باشه با غرامت جنگ يك جا حساب می‌کنیم!

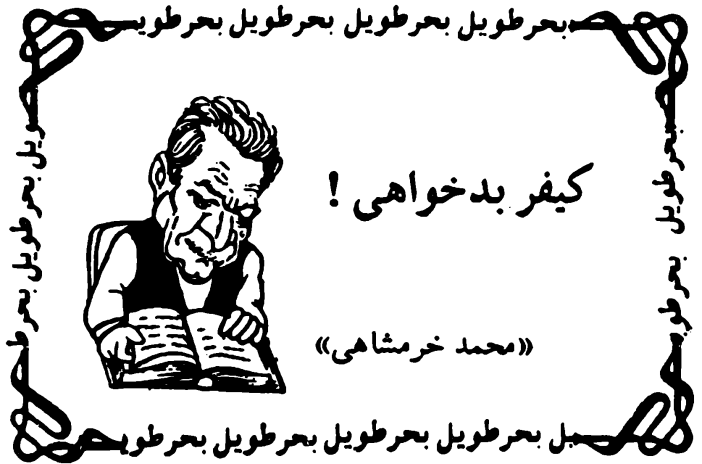


## اقتدار مختلف چه بنزی سوار می‌شوند؟

سرمایه‌داران: بنزهای چند میلیونی شخصی.  
 مسئولان: بنزهای چند میلیونی دولتی.  
 طبقات متوسط روبه بالا: بنزهای گازوئیلی ۹۰ اقدیمی، در مسافرت‌های بین شهری.  
 طبقات متوسط رو به پایین: بنزهای قدیمی شرکت واحد.  
 مستضعفان: بنزهای مونتاژ بنیاد مستضعفان!  
 «مرغ سحر»

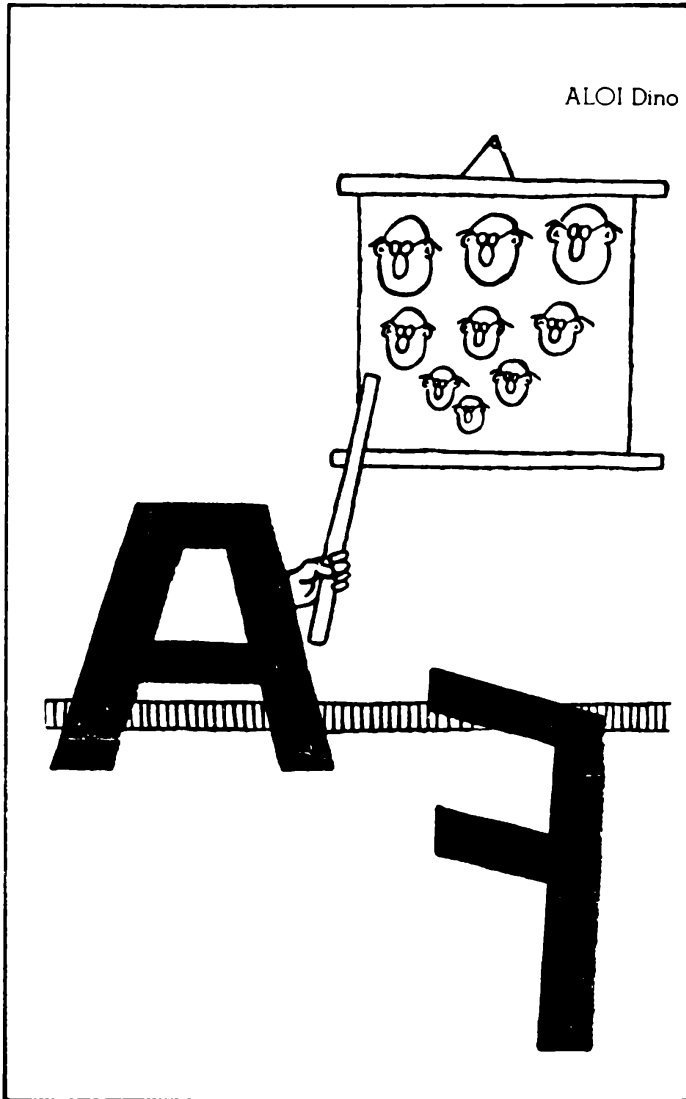
سراغ یکی از مردم بیکار ولنگار، ز سر دسته اشرار، بدو گفت که این پول بگیر از من و انجام بده نقشه من، نقشه من نیز چنین است که این پیت پر از نفت به همراه خود امشب ببری سوی دکانی که بود زان رقیب من و در نیمه شب نفت بپاشی به در و پنجره، آتش بزنی آن چه در آن هست، بسوزانی و نابود کنی، دیرنه، این کار بسی زود کنی، روز دگر صبح، رقیم چو بیاید به سر کار، ببیند نه دکان هست نه اجناس، نه باقیست به جا آن چه شب پیش در آن بود، همه دود شده رفته هوا، هیچ دگر نیست اثر زان همه آثار، پس آن گاه دودستی بزند بر سر خود، داد کند ناله و فریاد کند، قلب من از ناله خود شاد کند، تا کی و تا چند مرا جنس دکان مانده و هی باد کند؟ خیز و برو، باش تو آماده این کار، مکن بر کسی این راز تو اظهار، بده کار خود انجام، تو جانا به شب تار، که این کار ضروریست نه کم، بی حد و بسیار، که باید شود انجام به دستور من کاروا بی کم و کاست.

✽ مرد بیکار، همان ارقه و سر دسته اشرار، پی مزد چنین کار، چو بگرفت از او پول، بگفتا کنم از جان و دل این گفته و دستور اطاعت ولی آمد چو از آن خانه برون دردل خود گفت که آن کاسب بیچاره بدبخت، چه کرده است گناهی که من او را کنم از هستی خود ساقط و بر خاک سیاهش بنشانم مزه تلخ به کامش بچشانم، نه مگر هست خدایی که بود ناظر اعمال من و مردم دیگر؟ ز چه رو یا ز چه بابت، به چه حقی دهم این کار بد و زشت من انجام؟ همان به که از این کار پر از نفرت و منحوس، کنم صرف نظر بلکه پی عبرت این مرد بداندیش، همین دشمن هر مفلس و درویش، روم سوی دکان خود او نیمه شبی کار خود انجام دهم، بر زخم آتش به همه هستی او، عجب و غرور و همه سرمستی او در پی این فکر، عوض کرد ره خویش در آن نیمه شب، گشت روان بر طرف مقصد خود، پیت پر از نفت بیاورد به همراه خود و دید چو خلوت همه جا را به شب تار، بپاشید به دیوار و در و روزنه آن نفت و پس آن گاه بزد شعله ز کبریت بر آن، از همه سو آتش سوزنده پدید آمد و از هر طرفی دود غلیظی به هوا خاست.



✽ ای کسانی که خداوند تبارک و تعالی به شما گوش بزرگ و شنوا کرده عطا، گوش نصیحت شنوی باز نمایید و بدانید که این دار جهان است همان دار مکافات، پر از کیفر و آفات، ز آینده و مافات، کنون از پی عبرت به همین قصه شیرین همگان گوش فرا داده، بگیرید از آن پند چنان قند، که: بودند دو تا کاسب بازار، یکی زان دو نکوسیرت و خوش روی و خوش اخلاق و شریف و متدین، دگری آدم بدجنس و شرور و متقلب که از این روی، همه مشتریان راضی و خشنود از آن اولی، اما نفر دومی از شمرلعین بدتر و بی رحمت و ظالم و بی عاطفه تر، زین سبب از وی همه بودند فراری که بجز فیس و افاده، نه ادب نه هنری داشت، نه کس بروی و بر کاسبی اش علقه و حسن نظری داشت، از این رو عصبانی شد و با خویش همی گفت که من از پی جبران عقب ماندن خود، وز پی آزار رقیم، بکشم نقشه بسیار خطرناک، که تا ناله او را برسانم سر افلاک، نشانم ز ره کینه من او را به دل خاک، حساب همه را نیز کنم پاک، که تا هیچ کس او را نکند یاد، نگردد دل او شاد، دهم هستی او را همه بر باد، سپس از پی اجرای چنین نقشه مذموم بدو زشت، بشد عازم و چون کر کس خونخوار پروبال بیاراست.

✽ مرد نابخرد بدجنس خطاپیشه، همان کاسب بی عاطفه شد از پی انجام چنین فکر غلط سخت مصمم که به آن کاسب خوش طینت نیکو صفت پاکدل خوب زیانی برساند که دگر او نتواند کمر خویش کند راست، بماند خود او یکه و تنها و کند مشتریان را همه دور و بر خود جمع، لذا رفت

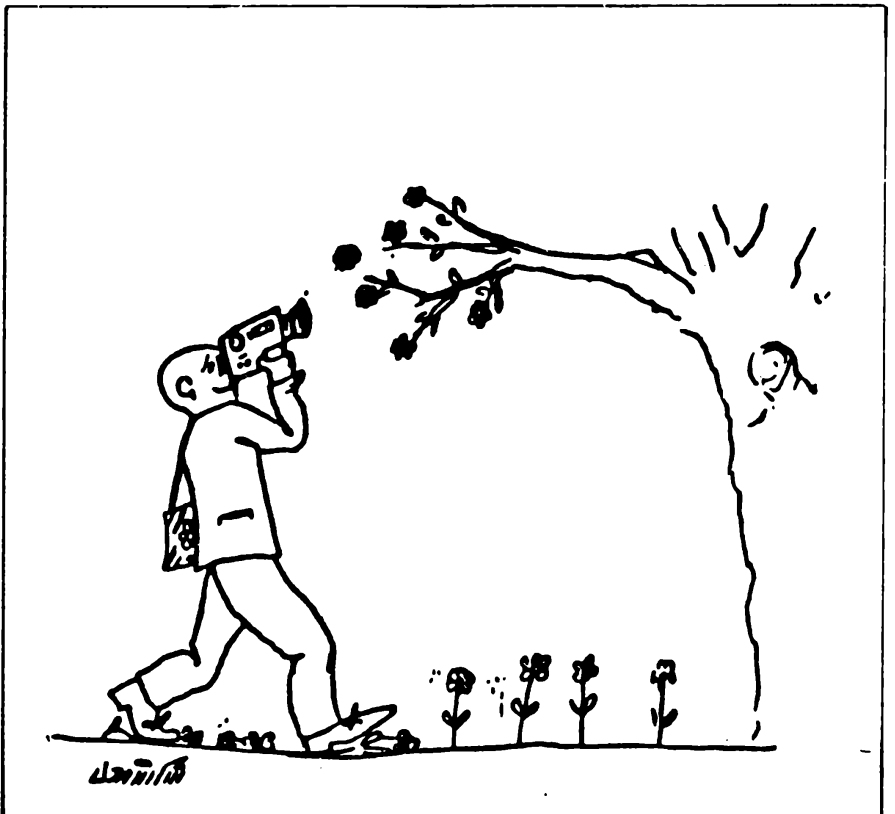


\* سحر از دامن کهسار، چو خورشید برون آمد و تابید به دشت و دمن و کوی و گذر، کاسب بد نیت بدجنس به صد شادی و وجد و شعف از خانه برون آمد و شد جانب بازار که با شوق تماشا کند آن ضجه و آن زاری همسایه و از دیدن آن شاد شود، حال خرابش همه آباد شود، خیک پر از باد شود، لیک چو نزدیک شد آن صحنه دگر دید، بدید آن که همه هستی و سرمایه او سوخته، نابود شده، خاک شده، دود شده، نفله و نابود شده، دیر نه بل زود شده، ناله کنان، زارزان، زد به سر خویش و بگفتا که نباید شدمی غافل و آسوده، به عالم ز مکافات عمل، چون ز پی هر عمل زشت، مجازات و مکافات یقین است... دریغا که حساب عمل بی ثمر پر ضرر خویش نکردم، نشدم قاضی وجدان خود اکنون چه کنم من که همه هستی خود را هله با دست خود آتش زده‌ام، زندگی‌ام سوخته، در شعله این آتش فروخته، این سختی و بدبختی و این رنج و مصیبت که شده قسمت من، هست سزاوار مرا، زان که در این حادثه، تقصیر کسی نیست از این روی، ز دست دگران هیچ نگوییم و ننالیم که این محنت و این ذلت و این ضایعه از ماست که بر ماست!

### کنکور!

در حال حاضر که همه گروه‌ها جهت ورود به دانشگاه از «سه‌میه» استفاده می‌کنند پیشنهاد می‌شود که سهمیه‌ای هم برای «افغانه»، «اعارقه»، «کوانته»، «بناگله»، «فلای پنه» (افغانها - عراقی‌ها - کویتی‌ها - بنگلادشی‌ها و فیلیپینی‌ها) اختصاص داده شود تا آنها هم از جهت ورود به دانشگاه مشکلی نداشته باشند!

«حسین رزمی»



**بخشنامه**

- بدینوسیله به اطلاع کلیه کارگزینی‌ها و دستگاههای دولتی می‌رساند بر اساس تصویب هیئت دولت، حقوق کلیه کارمندان از تاریخ ۷۱/۱/۱ مطابق جداول حقوق مندرج در روزنامه اطلاع‌ات مورخه ۷۰/۱۱/۲۴ افزایش یافته است، خواهشمند است مراتب را به کلیه بخشهای مربوطه ابلاغ نموده و ترتیبات لازم را اتخاذ فرمایید.

- رونوشت جهت اطلاع و اقدامات مقتضی:

- ۱ - کسبه و بازاریان.
- ۲ - صاحب خانه‌ها.
- ۳ - کلیه شعب دانشگاه آزاد در سرتاسر کشور. و مجله گل آقا...

«دیهم تراپی نیا»

**بخشش!**

«مهندس علیمرادیان، حامی همیشگی کشتی، مبلغ ۱۵ میلیون ریال به هیئت کشتی باختران اهدانمود و دبیر هیئت کشتی باختران مبلغ فوق را به ارمنستان، تیم میهمان، هدیه کرد.»

- روزنامه رسالت

- کار خوبی کرده، هیئت کشتی باختران مثل ارمنستان آن قدر فقیر نیست که به این قبیل پولها نیازی داشته باشد!

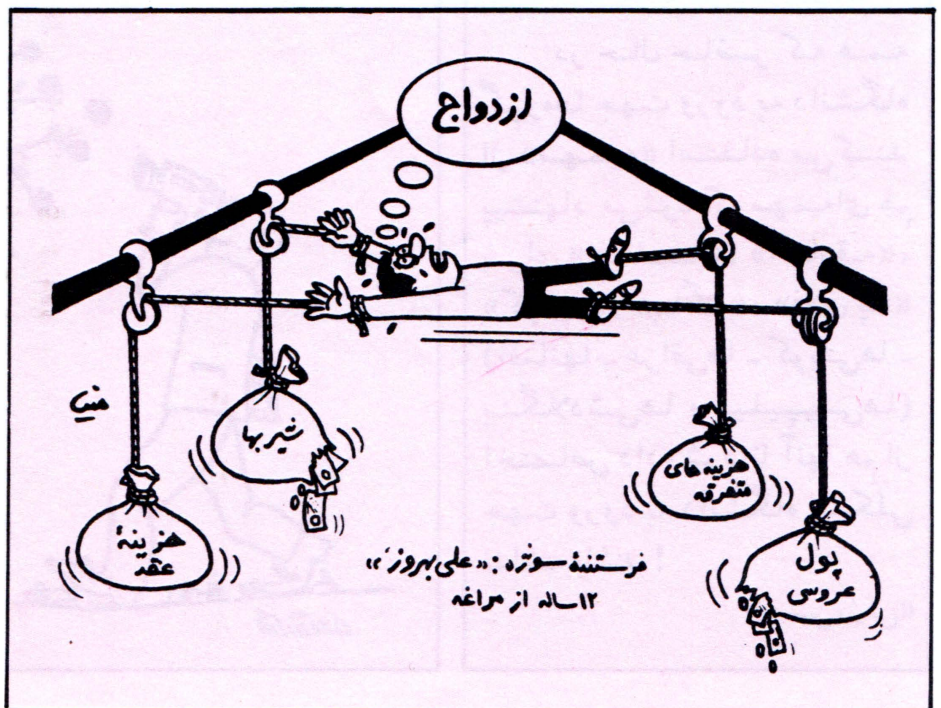
«خرزهره»

به آهنگ عروسی (امشب چه شبی است؟...) بخوانید.

«مجرد الشعرا»

**حرف حساب!**

امشب گوش بده به حرفهای حساب من  
 زود باش زن بگیر، ای عَزَب بدون زن  
 بدو بدو دیگه دیر شده  
 مدتیته تأخیر شده!  
 توی آینه کن نگاه، کم کم توداری پیر می‌شی  
 نگو آزادی خوبه، زن بگیر ی اسیر می‌شی!  
 بدو بدو دیگه دیر شده  
 مدتیته تأخیر شده!  
 موهاتوببین، کم کم داری کچل می‌شی  
 دسترودست نذار «مس مس» کنی مچل می‌شی!  
 «پسر شجاع» از دیو گرونی نترس  
 «خانوم کوچولو» پول و طلا نکن هوس  
 بدو بدو دیگه دیر شده  
 مدتیته تأخیر شده!  
 مجردا دیوالا ایشالا مبارکش باد  
 دل بزنین به دریا ایشالا مبارکش باد  
 فردا به جای حلوا ایشالا مبارکش باد  
 شیرینی بدین ایشالا ایشالا مبارکش باد  
 بدو بدو دیگه دیر شده  
 مدتیته تأخیر شده!





## کلنگ از آسمان افتاد و نشکست!

۵ سال پیش:

برای ساخت يك مجتمع صنعتی یا درمانی، کلنگی بر زمین زده می‌شد. مقداری کار انجام می‌گرفت. آن گاه، کار تعطیل شده، سالیان متمادی نیمه تمام می‌خواهید!

امسال:

تنها، کلنگی به زمین زده می‌شود و کار به امید خدا رها می‌شود.

۵ سال آینده:

به علت مصرف بی‌رویه کلنگ، کلنگ يك کارخانه کلنگ سازی به زمین زده خواهد شد.

«شهرام شهیدی»

این دکه‌ها عرضه می‌شوند، در نتیجه، مردم برای خرید مایحتاج کوپنی خود در مقابل این دکه‌ها صف می‌بندند و آن قدر انتظار می‌کشند تا زیر پایشان علف سبز شود! با این ابتکار و با تغییر دادن محل دکه‌ها، طبق برنامه مشخص با نظر کارشناسان، نقاط کوپری، از ساحل دریای خزر هم سبزتر خواهد شد. البته عده‌ای از کارشناسان شهرداری معتقد هستند که اگر برای گرفتن پروانه ساختمان هم چنین ساختمانهایی در کوپر ساخته شود، اجرای این برنامه را تسریع می‌کند. تنها نقصی که برنامه فوق دارد، این است که ساختن همین دکه‌ها هم احتیاج به پروانه ساختمان دارد و صدور این پروانه‌ها، سالها به طول خواهد انجامید!

«گویای اسرار»

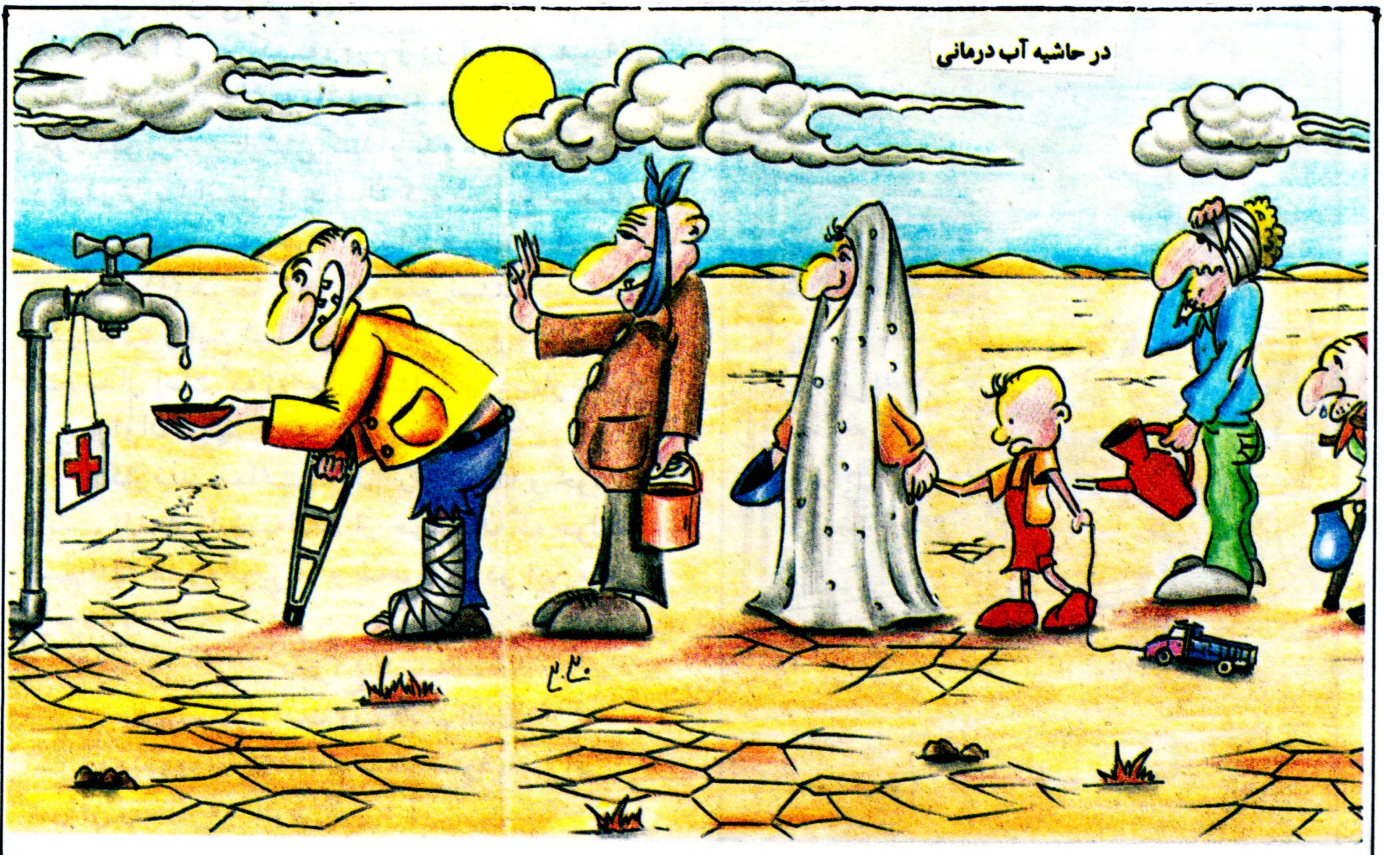
## تازه‌های شهرداری

کوپر لوت، فضای سبز می‌شود.

طبق برنامه‌ای که جناب شهردار تنظیم فرموده‌اند، قرار است در کوتاه مدت، کوپر لوت و سایر کوپرهای ایران تبدیل به فضای سبز شوند.

در چارچوب این برنامه که با همکاری سایر سازمانها به خصوص سازمان بسیج اقتصادی به اجراء درمی‌آید، ابتدا تعدادی دکه‌های پیش ساخته به وسیله وزارت مسکن و شهرسازی در مراکز کوپری ساخته می‌شود (البته از پنج میلیون مسکنی که این وزارتخانه وعده داده). سازمان بسیج اقتصادی هم بلافاصله اعلام می‌کند که آن تعداد اجناس کوپنی که هنوز سوبسید آنها حذف نشده، فقط در

در حاشیه آب درمانی



## در حکایت غول و کوچول!

«چراغ موشی گنابادی»

... آورده‌اند که در جهان بی‌کران، هزاران هزار درد بی‌درمان، گریبان‌پیر و جوان‌گیرد و آنان را در منجنیق عذاب، اسیر و درگیر کند و به چنگ حکیم و طبیب اندازد و دمار از روزگارشان برآرد.

مرحوم مغفور «مفلس‌الدین دارقوز آبادی» را - رحمه الله علیه - عقیده چنان بود که ام‌الامراض که سبب انقراض عزت و انهدام جرات و شہامت و محبت و مایه اصلی کینه و عداوت گردد، همانا مرض خانمان برانداز «افلاس» است که به سادگی علاج نپذیرد و از عوارض بارز این بیماری، آن که هر کس دچار این علت گردد، طاقت خندیدن و قدرت راه رفتن از دست بدهد و اگر چه به صورت، زیبا و به سیرت، بی‌نا باشد، او را کریه و دیوسیرت انگارند. حکمتش به پیشیزی نبرند و فلسفه‌اش به فلوسی نخرند!

اما اگر در کیسه، درم و در انبان و همیان، نقدینه و دینار داشته باشد و به صورت و سیرت، چون دیو بود، ستایشش کنند و بدو احترام گزارند و قدرش بدانند؛ چنان که شیخ سعدی - علیه الرحمه - در این باب فرموده است: «پولدار (!) هر جا که رود، قدر بیند و در صدر نشیند.» و این شیوه روزگار غدار و عادت فلک کجمدار است که زر می‌پرستد و به دینار و درم ارج فراوان می‌نهد!

کارمند جماعت «پول» را «غول» و خود را «بسم الله» دانسته‌اند، از جهت آن که غول از بسم الله همی‌گریزد. و شاعر، هم در این معنی فرموده:

مصراع:

«پول، غول است و بنده بسم الله!»

یعنی پول چون اسم ما می‌شنود، صرافی به صرافی و بانک به بانک می‌گریزد!

و اما راقم این سطور را عقیدت چنان است که: «آدم بی‌پول» غولی است شاخدار که همگان از او وحشت کنند و از وی بگریزند.

حکایت: روزی «کوچول» - فرزند راغم این سطور - از این بنده سؤالی کرد که: «یاد پدر، غول چگونه هیولا و جانوری است؟ مسکنش کجاست و نشانش چیست؟» فی‌البدیهه در پاسخ این دو بیت گفتم

شعر:

گفت فرزندم: «پدر جان! غول چیست؟

هیکلش چون کیست؟ شکلش مثل چیست؟»

گفتمش: «خود غول دورانم، پسر!

چون که در جیبم پیشیزی پول نیست!»

«کوچول» تبسمی کرد که: «جان پدر! حال

دانستم که غرولند مادر و کنایت او را سبب

چیست!» این بگفت و از من بگریخت.

- ۱- «وزیر کشور بر لزوم روابط نزدیک بین مردم و مسئولان تاکید کرد.»
- جمهوری اسلامی
- ۲- «فاصله بین مردم و مسئولان کم خواهد شد.»



— ببین با آقای رئیس فقط به اندازه يك در فاصله داریم!!

### حکایت شیخ «کفتر کاکل زری»

شیخ ما «رحمة الله عليه» را اندیشه در کلاه افتاد تا حجره‌ای زند تا از عهده مخارج روزگار گذار کجمدار بر آید. با پیران جهان‌دیده، فکرت باز گفت، ورا بر حذر داشتند که دگر بار نتوانی پشت راست گردانی. و دیگر این که شهر را «مالیه» ایست که چون جنبش‌نمایی چندان از تو سیم و زر ستاند که کلامی نتوانی بگویی و چون کلامی بگویی دو چندان ستاند. که گفته‌اند:

بیت  
از دخل و دکان که بر آید  
کز عهده خرجش به در آید  
و دیگر گفته‌اند:

بیوت (!)  
بلدیه و مالیه و صد جای دگر در کارند  
تا توانی به کف آری و به سرعت بخورند  
همه بر جیب تو چشمان طمع دوخته‌اند  
شرط انصاف نباشد نگذاری ببرند (!)  
نصیحت پیران او را اثر نکرد و شد آن چه شد.

«شهردار بارسلون از فیدل کاسترو دعوت کرد  
در مراسم افتتاح المپیک ۹۲ شرکت کند.»



مشعل دار...!

### ولایت مولا علی (ع)

«بلبل گویا»

سر فصل ولایت است و مولاست علی  
معنای نهان و آشکار است علی  
وقتی که ندا داد: «سلونی» گفتند:  
آگاه ز دیروز و ز فرداست علی  
نوری که درخشید در آن وادی طور  
یا معجزه عصای موساست علی  
عیسی به مریض‌ها شفا داد، ولی  
ای یار علی، شفای عیاست علی  
يك لحظه به سوی بحر وحدت بشتاب  
ای قطره! به هوش باش، دریاست علی  
مرد قلم و خدای شمشیر و کرم  
آمیزه مهر و قهر، یکجاست علی  
حق با علی و علی‌ست با حق همراه  
عالی است علی، علی اعلاست علی  
این راز، فضای کوفه می‌داند و بس  
وقتی به مناجات و به نجواست علی  
دیگر نه علی، علی است در حال نماز  
فانی شده در خدای یکتاست علی  
صد بار درود بر محمد (ص) صدبار  
زان رو که به عشق او به پاخاست علی  
آن عاشق ناچیز که نالد شب و روز  
بر درگه تو «بلبل گویا»ست، علی

«کورت توخولسکی»

### حمایت از حیوانات!

زمانی در اسپانیا يك انجمن حمایت از  
حیوانات تأسیس شد. اما این انجمن در همان آغاز  
کار با مشکلات جدی مالی مواجه گردید. فکر  
می‌کنید مشکلات مالی این انجمن را چگونه برطرف  
کردند؟ بله، يك برنامه بی‌سابقه و عظیم گاو‌بازی  
برگزار کردند!

ترجمه از: «مرتضی خورسند»



## برق بی برق! شعر نو

من در این تاریکی  
قبض برقی در دست  
پی آن کبریتی می گردم  
که به فانوس لب پنجره معنا بدهد!

\*\*\*



آی... توماس آلوا ادیسون!  
خانه ات آبادان  
دیگر این برق، کدام آیه تاریکی بود  
که یهو! نازل شد

و چرا وقتی رفت  
کوپن روشنی ام باطل شد!

\*\*\*

دختر کوچکم از من پرسید:  
«برق یعنی چه؟ پدر!»  
گفتم: «ای دختر خوب!  
برق یعنی که بدانی و بدانیم و بدانند که  
تاریکی هست!

و بدانی که میان من و آقای وزیر نیرو  
مرزباریکی هست!»  
باز پرسید که: «تاریکی چیست؟»

من جوابش دادم  
و به اندازه یک شمع، دلیل آوردم  
مگسی پرپر زد،

رفتم از داخل یخچال - ببخشید، کُمد! -  
کمی انگور و شلیل آوردم!

«سرمه باف»

## بیت باهال!

— یک هفته طول کشید تا یک بیت با حال  
ساختم.

— این که چیزی نیست. بعضی از  
بساز و بفروشیها یک شبه، یک «بیت باهال»  
می سازند!

«کارمند الشعرا»

## مشکلات مرتفع می شود!

فرهنگ لغت را نگاه کردم. دیدم «مرتفع»  
یعنی بلند و ظاهراً از ارتفاع می آید! و به همین  
دلیل به نظر می رسد وقتی مسئولان می گویند که  
مشکلات را مرتفع می کنند، منظورشان این است که  
آن را بزرگتر می کنند!!

«محمد صادق میانکوشکی»



«ظروف سفالی و سرامیکی از همدان به کشورهای اروپایی و حوزه خلیج فارس صادر می‌شود.» - جمهوری اسلامی  
از غذای سنتی مان - آبگوشت - نه گوشتش باقی مانده، نه نخودش، نه لپه‌اش، نه پیازش، نه... حتی آبش هم گاه‌گداری بازی درمی‌آورد.  
از آن همه بند و بساط، فقط همین یک دیزی خشک و خالی ناقابل برایمان باقی مانده بود که با دیدنش به یاد خاطرات مراسم «آبگوشت خوران» می‌افتادیم ولی گویا از این پس آن هم صادر می‌شود تا دیگر هیچ نشانه‌ای از آن دوران پیش چشممان نباشد.  
«شهرام شهیدی»



«آق محمود»

گردش ستارگان به صورت معکوس و برخورد آنان با ارنوس، به نقل از منجم باشی گل آقا از شهر طوس، دلالت دارد بر گران شدن قیمت مرغ و خروس، طولانی شدن صفهای اتوبوس، آشفستگی وضع اقتصادی در روس، رفتن برق و روی کار آمدن شمع و فانوس، ازدواج بیست و هفت داماد و عروس و کشیدن رنج سفر هندوستان از برای طاووس!

رواج وعده‌های سرخرمینی، سوار شدن مسئولان بر بنزهای چند میلیون تومنی، بی تربیتی کردن یک ارباب رجوع در سازمات تربیت بدنی! و تصادف یک عابر در خیابان «سپهد قرنی» همچنین وخیم شدن اوضاع در الجزایر، صدور کالاهای اساسی از طریق بنادر و حمل و نقل نفت و بنزین به وسیله تانکر. ایضاً مسموم بودن هوای تهران طبق آمار منتشره از سوی پزشکان و بی تفاوت بودن مسئولان نسبت به آخر و عاقبت آن، همچنین تهیه شدن نان به صورت زوررقهای الوان و عرضه شدن تخم مرغ دانه‌ای هشت تومان! شیوع بیماری سرماخوردگی و کیمیا شدن «آکسار» و ویتامین، بی توجهی مستکبران به محرومین و مستضعفین و کشت و کشتار مردم فلسطین، به دست صهیونیستهای بی دین!

حذف کوپن نفت بعد از سال هزار و سیصد و هفتاد و فروش آن به صورت آزاد، نبودن حس اعتماد در بین افراد، به خاطر وجود مشتی دزد و کلاه بردار و شاید، تهیه و فروش شیرینی توسط قناد و ایضاً عزت زیاد، تا ماه آینده که ماهنامه گل آقا در میاد!

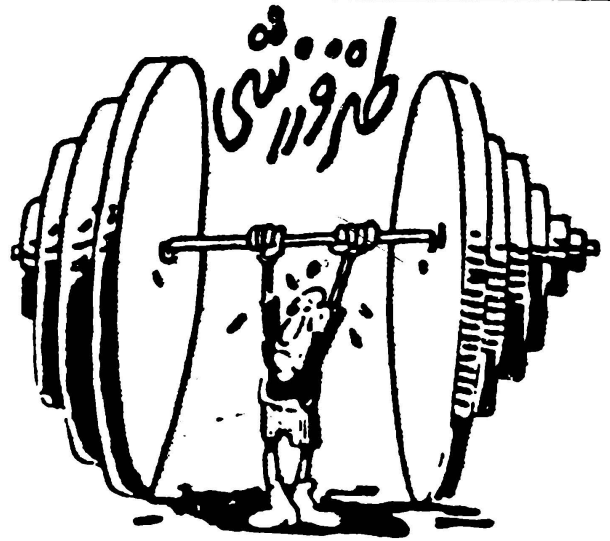
در مسابقات قهرمانی آموزشگاههای کشور سال ۶۴ من در وزنم رقابت نزدیکی داشتم با یکی از رقیبانم از مازندران.

در طول مسابقات به ما توصیه شده بود که از خوردن بستنی و دیگر تنقلات خودداری کنیم چون باعث خراب شدن کشتی‌هایمان می‌شود و ما هم به این حرف عمل کردیم ولی حریفم چپ و راست بستنی می‌خورد و من هم در عالم بچگی که فکر می‌کردم صددرصد خوردن یا نخوردن بستنی شکست و پیروزی را دنبال دارد، خدا خدا می‌کردم که او بیشتر بخورد. اما چنین نشد و در روز فینال من کشتی را باختم و داغ دو جانبه مدال طلا و بستنی به دلم ماند!

امیر رضا خادم

از راست به چپ: امیر رضا خادم و رسول خادم -

۱۳۵۶/۴/۲



امیر رضا خادم

مرد سال ورزش ایران در سال ۱۳۷۰

سن: ۲۲ سال

نفر پنجم جهان (سونیس ۱۹۸۹)

نفر سوم جهان (ژاپن ۱۹۹۰)

نفر اول جهان (بلغارستان ۱۹۹۱)



در مسابقات قهرمانی آموزشگاههای کشور سال ۶۴ من در وزنم رقابت نزدیکی داشتم با یکی از رقیبانم از مازندران. در طول مسابقات به ما توصیه شده بود که از خوردن بستنی و دیگر تنقلات خودداری کنیم چون باعث خراب شدن کشتی‌هایمان می‌شود و ما هم به این حرف عمل کردیم ولی حریفم چپ و راست بستنی می‌خورد و من هم در عالم بچگی که فکر می‌کردم صددرصد خوردن یا نخوردن بستنی شکست و پیروزی را دنبال دارد، خدا خدا می‌کردم که او بیشتر بخورد. اما چنین نشد و در روز فینال من کشتی را باختم و داغ دو جانبه مدال طلا و بستنی به دلم ماند!

## مال زیاد !

- شنیده‌ای تعدادی از شرکتهای پیمانکاری مالزیایی جهت شرکت در امر مسکن سازی به ایران آمده‌اند ؟  
- بله، ولی مگر ما خودمان بساز و بفروش کم داریم که از مالزی باید کمک بگیریم !  
- نه، کم نداریم، ولی گمان می‌کنم علت اصلی هجوم شرکتهای مالزیایی این است که آنها شنیده‌اند این جا مال زیادی در دست مردم است، بنابراین از مالزی آمده‌اند تا از این مال زیادی آنها هم سهمی بردارند !  
- اشتباه کرده‌اند، این جا آنهایی که مال زیاد دارند مسکن‌های آن چنانی هم دارند و احتیاج به مسکن ساز مالزیایی ندارند !  
«ن. کوتول»



گورباچف : چیه این طور به من زل زده‌اید ... ؟ مگر توی عمرتان رئیس جمهور ندیده‌اید ؟  
- چرا ... ولی نه به این سادگی !  
«پورپورخان»

«بعضی از رانندگان تاکسی ترجیح می‌دهند که به جای مسافر به حمل «بار» بپردازند.»



- تاکسی !... مستقیم !

## بهار «محمد حاجی حسینی»

نوبهار است و وقت گل چیدن  
روی سبزه چو ژاله غلتیدن  
نیش خود را به زور واکردن  
الکی مثل غنچه خندیدن  
دل خود با امید خوش کردن  
به سر خویش شیره مالیدن  
هر سحر مثل بلبل شیدا  
عاشقانه ز خواب خیزیدن !  
جای نان و پنیر و شیر و کره  
ساعتی باد ناب بلعیدن !  
کار هر شاخه بارور شدن است  
کار هر میوه، ور قلمبیدن  
کار و بار درخت لخت و پستی  
باز، از برگ جامه پوشیدن  
طبق معمول، کار بنده و توست  
زیر این بار خرج زاییدن !

می‌داد :

ای که می‌پرسی زمن، آخرچه کردی سال پیش ؟  
من برای مردم تهران قدم برداشتم  
یا سر راه خلاقیت چاله کندم روز و شب  
یا برای دید مردم سبزه و گل کاشتم !  
«عقاب»

\* \* \*

از درجه اعتبار ساقط است !

مبلغ هفتاد هزار تومان پول نقد دریافتی از  
بانک که چهل هزار تومان آن دویست تومانی و  
سی هزار تومان باقیمانده صد تومانی است بین منزل  
ما و با جناب من عباس آقا مفقود شده و از درجه  
اعتبار ساقط است و هیچ کس به هیچ عنوان حق  
خرج کردن و یا نگهداری آن را ندارد. ضمناً  
یابنده پول مزبور، می‌تواند آن را با پست و با  
معذرتخواهی به آدرس من بفرستد و پول تمبر پست  
را به عنوان مؤدگانی از من دریافت کند.  
«عوضعلی»

\* \* \*

نداریم !

چون پول و پله، درهم و دینار، نداریم  
«ما غیر خدا در دو جهان یار نداریم»  
جای کره و روغن و قند و شکر و چای  
جز گربه و موش و مگس و مار نداریم  
شد کوی و خیابان همه پرچاله و چوله  
در شهر یکی معبر هموار نداریم  
اصفهان - «حسینعلی شفیعی»

\* \* \*

حکایت

یکی از کاسبان بی‌انصاف، شخصی را پرسید :  
از نعمت‌های موجود کدام بهتر است ؟ گفت : برای  
تو «یک جو انصاف» که بیشتر از این خلق خدا را  
نیازاری و دمار از روزگارشان در نیاری !  
«خیارچمبر»



بیشتر توجه کنید... !

معلوم نیست روزنامه «ابرار» زیر چشمی به  
سفره چه شخصی نگاه کرده که اعلام داشته : «به  
علت گرانی، جای گوشت بر روی سفره‌ها خالی  
است» ؟ ! در صورتی که اگر نیم نگاهی به سفره  
غذای من کارمند می‌انداخت، متوجه می‌شد که  
علاوه بر گوشت، جای برنج و نخود و لوبیا و مرغ  
و ماهی و پنیر و کره و دیگر مواد غذایی هم  
خالی است !  
«حسین آقا»

\* \* \*

فکر خام !

«مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو»  
یادم از وضع حقوق آمد و زیلوی گرو  
گفت : ای بخت، گپیدی و شدم استخدام  
به حقوقی که نیرزد به دوتا کیسه جو  
حاجی ارزانی بدبخت، عقب رفت و عقب  
در عوض غول گرانی عجب آمد به جلو  
یک تومن گشته کنون قیمت یک دانه برنج  
فکر خام است دگر یاد چلو مرغ و پلو  
شیراز - «عبدالرضا ارسلانی»

\* \* \*

اگر شهردار تهران شاعر بود !

اگر شهردار تهران شاعر بود، در جواب این  
که سال گذشته، چه کارهایی کرده‌ای، به طور  
مختصر و مفید با این دو بیت، جواب همه را





## وصیت نامه!

«امیرخان»

این جانب در کمال صحت و سلامت فکری و روانی، حال که با دفترچه بیمه عازم عمل جراحی در بیمارستان هستم، موارد زیر را به ورثه عزیزم توصیه و بعضاً واگذار می‌نمایم:

۱- پسرهایم حتماً کوپنهای باطل شده و باطل نشده را در بازار به فروش برسانند.

۲- هر وقت که رادیو یا تلویزیون اعلام کرد که: «یک نیروگاه جدید وارد مدار شده است» حتماً در اسرع وقت تعداد زیادی شمع خریداری کنند.

۳- فیش تلفن پانزده ساله را حتی الامکان تا ده پانزده سال دیگر نگهداری کرده و سپس به عنوان اوراق عتیقه به یکی از موزه‌ها بفروشند.

۴- عیال مربوطه زیاد گریه نکند، زیرا باید برای کمبود آب بدنش آب «قولوپی یک تومان» بنوشد و دیگر کسی نیست که قبض را پرداخت کند.

۵- چنانچه شایعه کمبود بنزین از سوی

رسانه‌های گروهی (!) تکذیب شد، حتماً مقدار معتابهی بنزین خریداری کرده و در منزل نگهداری نمایند.

۶- به پسر کوچکم توصیه می‌کنم چنانچه تحصیلاتش در دانشگاه آزاد به اتمام نرسید، ناراحت نباشد. زیرا پس از اتمام هم باید مدرکش را بگذارد در کوزه و آبش را بخورد.

۷- به ورثه گرامی اکیداً توصیه می‌کنم اسکناسهای پاره خود را دور نریزند. به زودی قیمت کاغذ آن بیش از قیمت اسکناس خواهد شد.

۸- به تعاونی مسکنی که ده سال پیش پول خرید یک زمین ۸۰ متری را به آنها داده‌ام، مراجعه نکنید زیرا مثل من «دق مرگ» خواهید شد.

۹- حتماً ماهی دویست تومان به عنوان حداقل یک حق ویزیت به دکتر خانوادگی پرداخت نمایید، زیرا ممکن است ناراحت شود و دفعه بعد که مراجعه می‌کنید، به جای قرص مسکن زهر هلاهل تجویز کند.

۱۰- به صاحبخانه بگویید «ده شی بده آش، به همین خیال باش»

دیگر ملالی نیست به جز دوری از شما!

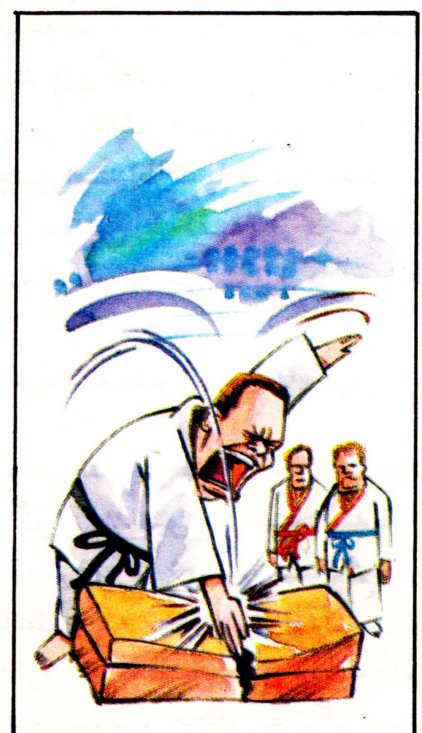
«سه قهرمان کاراته شوروی سابق برای کار در یک شرکت ساختمانی به ژاپن رفته‌اند.» - جهان اسلام



۳- ... بدون شرح



۲- ... در ژاپن



۱- در شوروی سابق

دندان، اختصاصاً، شعر نسراییده و قدر متیقن آن که پیش از او، هیچ شاعری به عقلش نرسیده است که برای دندان هم می‌شود شعر گفت، آن هم به آن محکمی که رود کی گفته است.

البته همانطور که می‌دانیم - و می‌دانید - وضع رود کی در بین شاعران فارسی سرا، یک وضعیت استثنایی بوده است. اگر در اول کار شاعری وی، استثنایی نبوده، در زمان سرایش شعر: «مرا بسود فروریخت...» قطعاً بوده است. چرا؟ زیرا که آن بنده خدا، در زمانی این شعر را می‌سرود که از ۳۲ دندان، حتی یکی را نداشت و... اوضاع چشم او هم که از قبل، خراب بود.

این موضوع نشان می‌دهد که اوضاع چشم پزشکی و دندانپزشکی مان در هزار سال پیش هم مثل امروز تعریفی نداشته است... (هزار سال بعد را هم فقط خدا عالم است.) و الا چرا باید شاعر بینوای ما، هرچه دندان داشته، تمامش سوده و فروریخته باشد؟ مگر قیمت یک دست دندان مصنوعی در آن روزگاران، چقدر بوده است؟ یعنی در هزار سال پیش هم حق التالیف یک دیوان شعر، به اندازه یک دست دندان مصنوعی نبوده؟ زهی انصاف ناشران... زهی‌تر! انصاف دندانپزشکان و در هر دو صورت، بیچاره شاعران!...

این که گفته‌اند: کاربرد اصلی دندان، آن بوده است که پند بزرگان را از بن آن بشنوند، از مصادیق نقض غرض می‌باشد. معنی ندارد که آدم از شعر شاعران، چنین استنباطات پا در هوا بکند. اگر «خاقانی» چنین سخنی را گفته، از باب احترام «سردندان» بوده است. نه حرمت بزرگان. چنانکه گوید:

«پند سرددانه بشنو زین دندان»

آیا دندانان هم پند می‌دهد؟ حالا که داده! وقتی آدمیزاد، گوش پند نیوش داشته باشد، البته از دندانان هر قصری، می‌تواند پندهای نونو بشنود... همانطور که شاعر فوق‌الذکر شنیده است. احتمال دارد که نخستین بار، خواننده‌ای از دراز گویی و مطول نویسی محقق به تنگ آمده و «دندان قروچه» کرده باشد. ولی اگر در سالیان دور چنین اتفاقی افتاده، خوانندگان عزیز ما نباید



مقدمه:

هرچند نگارنده تاکنون به گوش خود نشنیده است که کسی به این سلسله مقالات، اعتراض و به صحت نظر محقق آن اشکال کند، اما می‌تواند حدس بزند و دریابد (از روی صرافت شخصی) که لابد، کسی یا کسانی خواهند گفت (و یا شاید هم تاکنون گفته باشند) که: چه معنی دارد که یک محقق، سالهای سال زحمت بکشد و دود چراغ بخورد و «معرفة الاعضاء» بنویسد، ولی منابع و مأخذ تحقیقات خود را ذکر نکند؟

در پاسخ به این سؤال مقدر، لازم است عرض کنیم که: این اشکال و اعتراض را فقط عوامل استکبار جهانی و بوقهای تبلیغاتی آنان مطرح می‌کنند. و الا چه فراوان است منابع و مأخذ!

اینک پس از این سخن متقن و این پاسخ دندان شکن، می‌رویم سر اصل مطلب، یعنی ادامه بحث معرفة الاعضاء خودمان...



دندان

«مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود»

نه که «رودکی» را معمار و مهندس و بنای کاخ رفیع شعر پارسی محسوب می‌دارند، پس چه بهتر که بحث دندان را با مصرعی از شعر «دندانیه!» ایشان شروع کنیم. به ویژه آن که در این هزار و خرده‌ای سال که شعر و شاعری داشته‌ایم، هیچ کس به قوت و استحکام رودکی، درباره دندان، شعر نسروده بلکه اصح آن است که بگوییم غیر از مشارالیه، هیچ شاعر دیگری برای

«پس انداز يك كارگر پاكستاني كه به علت بي‌اعتمادی به بانك در خانه نگهداری می شد طعمه موشها شد.» - كارو كارگر



— لطفاً اینو بذار به حساب من!

از آن تقلید کنند : خلق را تقلیدشان بر باد داد ! بی‌تردید، بسیاری از خوانندگان، توقع دارند که این بحث تحقیقی را به «دندانپزشکان» تسری دهیم و پنبه این عزیزان را بزنییم. اما این بسیاری از خوانندگان، شاید ندانند که ما، دوتا دندان ناقابل‌مان را زیر دست يك دندانپزشك حاذقی، چهار سال پیش پر کرده‌ایم، هنوز جیب مان در اثر پرداخت اقساط آن، خالی است ! ما، رودکی نیستیم که ۲۲ تا دندانمان، تماماً سوده و فروریخته باشد ... ما، نقداً بین ۲۶ تا ۲۸ عدد دندان مستعمل در دهان داریم ... یعنی هر لحظه در معرض خطر مراجعه به مطب دندانپزشك می‌باشیم. لذا نباید کاری کنیم که به محض سوار شدن به صندلی دندانپزشك، فك مان زیر دست مشارالیه، پیاده شود !

مصراع

«چو به گشتی، طیب از خود میازار»

در خاتمه بحث، دو سوال مطرح می‌کنیم :

۱ - دندان را چه وقت و برای چه منظورهایی

تیز می‌کنند ؟

۲ - چیز دندان گیر چه چیز است و کجا پیدا

می‌شود ؟

ملاحظه فرمودید ؟ دامنه بحث، بسیار وسیعتر

از آنست که حدس می‌زنید. این رشته، سردراز

دارد ... نگارنده اگر چه دندان طمع خود را

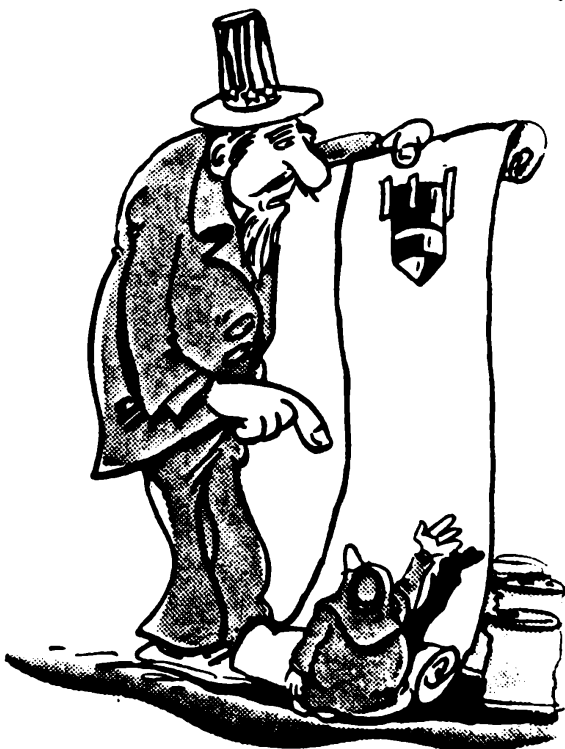
کشیده است. اما شما به همین مقدار از تحقیقات

معرفه الاعضایی درباره «دندان» بسنده نکنید. شرط

موفقیت در هر تحقیقی، مداومت در آن است.

مستدام باشید !

«کویت دارای قرار داد دفاعی با آمریکا و انگلیس است.»



— این که سفیده چی را امضاء کنم ؟ !

— انگشت بزنی کاریت نباشه !!

درد بی‌درمان ! شیراز - «علیرضا فروتن»

— آره خواهر ! شوهرم را همه دکتراها جواب کرده‌اند.

— اوا خاك عالم ! مگر سرطان داره ؟  
— نه.

— پس حتماً «ایدز» داره !  
— نه.

— پس چی داره ؟

— دفترچه بیمه خدمات درمانی !

نشانید و ظرف چند ساعت، مسافت بین شیراز و اصفهان را طی کرد. بدیهی است که آن آهنگ فقط در وجود «شتر» موثر بوده است والا اگر غیر از این بود، معلم ثانی احتیاجی نداشت که شتر کرایه کند. همان زنگها را به گردن مبارک خودش می‌بست و راه می‌افتاد. صدای «سوسک» به گوش «خاله سوسکه» خوش می‌آید، آواز جیرجیرک به سمع جیرجیرک.

شاید صدای قورباغه نر در نظر عمه قورباغه، زیباتر از کمانچه «سامی افندی» و تار «نشات بیک» و آواز «ام کلثوم» باشد. سوسک، جیرجیرک و قورباغه هرگز از صدای ویلن صبا، سه تار عبادی و تار نی داود خوششان نمی‌آید، اما من شیفته و فریفته صدای زنگ تلفن هستم:

هر کسی را اصطلاحی داده‌اند

هر کسی را سیرتی بنهاده‌اند  
تلفن زنگ می‌زند، گوشی را برمی‌دارم،  
صدایی خشن از آن سر سیم می‌گوید: «آلو، عباس آقا!»

می‌گویم: «بنده عباس آقا نیستم.» خشونت  
صدا بیشتر می‌شود و می‌گوید: «آقا جان! شما که  
عباس آقا نیستید، چرا گوشی را برداشته‌اید؟»

با کمال فروتنی می‌گویم: «شما چه شماره‌ای  
را گرفته‌اید؟» شماره‌ای را می‌گوید و من به ایشان  
عرض می‌کنم: «اشتباه گرفته‌اید.» اوقاتش تلخ  
می‌شود و می‌گوید: «خیر آقا! شما گوشی را  
اشتباهی برداشته‌ام، روی تلفن می‌گذارم و به طرف  
رختخوابم راه می‌افتم.

تلفن زنگ می‌زند.

— الو، بفرمایید.

صدای ظریفی از آن طرف می‌گوید: «ای وای  
صغری خانم، خدا بد نده، چرا صدات کلفت شده؟  
مگه ز کام شده‌ای؟»

می‌گویم: «خواهرجان! من صغری خانم  
نیستم.» می‌گوید: «پس بی زحمت گوشی را به  
صغری خانم بدهید، کار لازمی با ایشان داشتم.» اما  
از آن جایی که صغری خانم در این جا نیست که  
گوشی را دستش بدهم، ناچار گوشی را سر جایش  
می‌گذارم، می‌روم تا يك «چرت» بخوابم.

## زنگ تلفن



«ابوتراب جلی»

تصور نمی‌کنم در دنیا، هیچ آوازی  
دل‌انگیزتر، گوشنوازتر، زیباتر از صدای زنگ  
تلفن وجود داشته باشد. مخصوصاً وقتی که آدم  
خسته و کوفته از راه می‌رسد، از زور بی‌خوابی  
تلوتلو می‌خورد، می‌خواهد کمی دراز بکشد و  
استراحت کند.

سخن پردازانی که در وصف آواز بلبل،  
صدها شعر و ترانه سروده‌اند، یا از موسیقی  
سررشته‌ای نداشته‌اند، یا با زبان مرغی آشنا  
بوده‌اند، چون من بارها به آواز بلبلان گوش داده‌ام  
و قسم می‌خورم که با هیچ يك از دستگاههای متداول  
موسیقی تطبیق نمی‌کند. نه در مایه شور است نه  
همایون نه چهارگاه و نه ماهور.

صدایی است مانند صدای سایر مرغان که فقط  
همجنسان آنها از شنیدنش لذت می‌برند، نه ما. از  
سخنسرای بزرگی چون سعدی تعجب می‌کنم که  
می‌گوید:

دوش مرغی به صبح می‌نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

مگر افصح المتکلمین، از دستگاههای موسیقی

«مرغی» اطلاعی داشته و زبان آنها را بلد بوده  
است! باز اگر ابونصر فارابی چنین ادعایی می‌کرد،  
زیاد عجیب به نظر نمی‌رسید؟ می‌گویند: این  
بزرگوار می‌خواست از شیراز به اصفهان برود.  
شتری کرایه کرد، زنگهای گردن شتر را طوری  
پهلوی هم چید که برخورد آنها موقع حرکت، شتر  
را به شور و هیجان وامی‌داشت. ابونصر فارابی  
سوار بر شتر شد، صاحب شتر را هم به ترك خود

تلفن هی زنگ می‌زند، هی زنگ می‌زند .  
گوشی را برمی‌دارم، صداهای درهم و برهمی به  
گوشم می‌رسد . یک نفر که صدایش از دیگران  
بلندتر است، فریاد می‌زند : «آقا ! سیمها قاطی شده  
است .» البته توضیح نمی‌دهد کدام سیمها ؟ سیمهای  
بنده یا ایشان !

صدای زنگ تلفن همان شور و هیجانی را در  
من به وجود می‌آورد که صدای زنگهای شتر ابونصر  
فارابی . با این تفاوت که آن شتر «چهار نعل» از  
شیراز به اصفهان تاخت و بنده «دو نعل» از بستر  
خواب تا پای تلفن، تلوتلوخوران :  
جلوه کنان می‌روی و باز پس آیی

سرو ندیدم بدین صفت متمایل !  
در این اثنا صدای زنگی به گوشم می‌رسد که  
با صدای زنگ تلفن متفاوت است و هیچ از آن  
خوشم نمی‌آید . این صدا، صدای زنگ ساعت است  
که چهار بعداز نیمه شب را اعلام می‌کند و من هنوز  
منتظر شنیدن صدای زنگ تلفن بیدار مانده‌ام و مانند  
«پاندول» ساعت در نوسان هستم !

باز هم تلفن زنگ می‌زند . این بار، جوانی با  
لهجه آذربایجانی شیرین، مقدم نوزادی را که  
خداوند به من عنایت فرموده است، تبریک می‌گوید  
و از من که به خیال او حاج مرتضی هستم، شیرینی  
می‌خواهد !

تلفن بعدی از پیرمرد محترمی است که با  
صدای حزن آلودی می‌گوید : «تسلیت عرض  
می‌کنم از این که نتوانستم در مجلس ختم حضور  
پیدا کنم، معذرت می‌خواهم.»

می‌پرسم : «پدرجان ! چه تسلیتی ؟ چه مجلس  
ختمی ؟»

با تعجب می‌گوید : «مگر پدرتان مرحوم نشده  
است ؟»

می‌گویم : «درست می‌فرمایید، از اظهار تأسف  
شمامنون، ولی پدرم پنجاه و شش سال پیش از دنیا  
رفت.»

می‌گوید : «خیلی عجیب است آقا ! مگر شما  
آقای ابوطالب نیستید ؟»

می‌گویم : «هستم، منتهی با مختصری تفاوت !»

«عقب ماندگی و وضع نابسامان فعلی به گذشته دور برمی‌گردد.» - اطلاعات

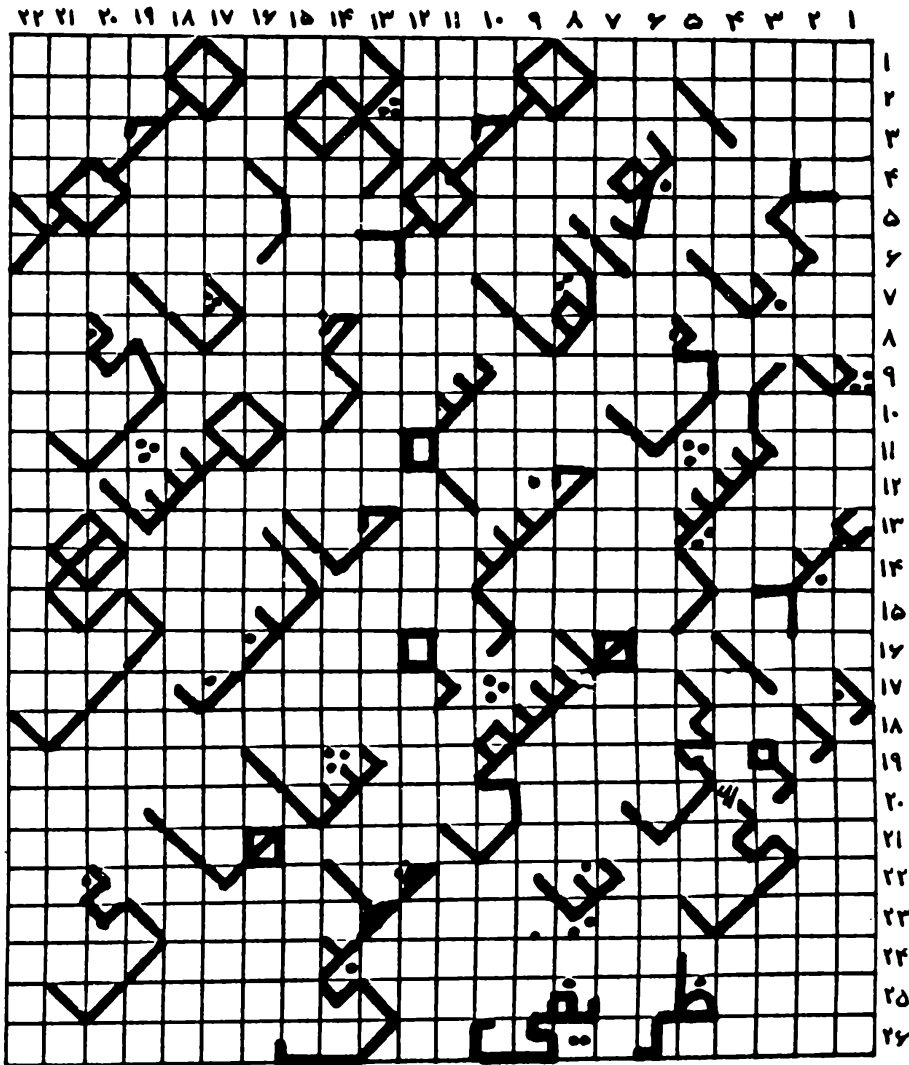
- چقدر دور ؟ !  
- تقریباً دوره اشکانیان !!



# جول

قطاری:

- ۱- روده از بیخ عرب!
- یاخته ساختمانی - مادرشوهر
- پنبه - میوه خجالتی ۲ - نوعی
- مستخدم - رودبزرگ که وارد
- دریا شود - حرفه - هر بیشه گمان
- میر که خالی است، شاید که
- پلنگ... باشد ۲ - نوشیدن
- شمع متجدد - مسقط الرأس
- دهاتی - از بیخ گوش بعضی‌ها
- می‌گذرد - پپسی کولای
- سبزیجات! ۴ - سوداگردنی با
- ناله - بقچه باد! - قرار است آن
- را بنیاد جانبازان و مستضعفان
- مونتاز نماید - چاشنی غذا - از
- زدنی‌ها ۵ - توی هاون می‌کوبند
- واحد سطح - بعضی‌ها از آن که
- بیرون بروند از پنجره تو می‌آیند
- چو بیرون رود، فرشته درآید
- جنگجو ۶ - سایه - نام کوچک
- هیتلر - شهری در عربستان - مرغی
- افسانه‌ای ۷ - پلک دندان
- کشوری آفریقایی - صندلی
- دندان! - نام هفتاد میلیون چینی!
- ۸ - سیخونک ماشین - علاج کردن
- نامی برای پسران - عرب به او
- می‌گویند - قطب منفی برق
- ۹ - هر چیزی که مانند زبان باشد
- او - پسر شمشیر - من و شما
- ۱۰ - مرتجع معروف - قسمتی از
- برج که عید کارمندان است!
- پسوند تشبیه - قنداق پنیر!
- ۱۱ - ناشنوا - مزدگیر - دستگاهی
- در موسیقی ۱۲ - رسته، قطار



طرق نمایش فیلم ۱۹ - نوعی بازار! - رایحه - سیگار بچه!  
 ۲۰ - دنباله روی سوزن - برابر - قسمتی از ماشین - کاغذ اعیان - خو گرفته ۲۱ - عدد دونه - کنار - رونوشت آدم - زحمت کش ۲۲ - تدوین نیمه کاره - چغاله آدم! - زیاد نیست - الفبای موسیقی - بنده - یکی از ماههای سال ۲۳ - لوس - سار دم بریده - دلیل - خواهر مذکر - عدد پیاده ۲۴ - کنیه ابن سینا - چوب سیاه بخت - روش - نوعی لباس ۲۵ - شیشه عمر دختران حوا - «آهو» ی بسی کله - از سیاستمداران معروف هندوستان که در قید حیات نیست - غذای

تلخ - پهلوان پیروز - یک بز این جوری، گله‌ای را این جوری می‌کند! ۱۲ - نزد ایرانیان است و بس - خوب - شاخ بی‌دم! - پایه و اساس ۱۴ - دایره - نامی مردانه - کاریکاتور ماست! - جای نماز خواندن ۱۵ - شیرۀ گوجه فرنگی - مشابه گندم - از نامهای زنان - کاغذ ورزشکار - بله به زبان «هلموت کهل» ۱۶ - پرنده شب زنده‌دار - قصد بیت الله کردن - میوه پوست کنده - همت - بخشنده ۱۷ - بعضی‌ها پس نمی‌دهند! - شهری نزدیک اردکان - حشرۀ ثاتر ۱۸ - طاق نصرت رودخانه - فریاد ماشین از دست راننده جلویی - یکی از

کمر و ۲۶ - بافندگی - بعضی‌ها آن را از «بر» تشخیص می‌دهند - توی جدول «بد» آمد - نوازندگی و سرود خوانی.

### موشکی :

۱ - وعده بدهکار به طلبکار - اسباب بازی مغز - شهری در همسایگی تهران - کمر بند باستانی ۲ - انقلاب، هیجان - پایتخت آلمان - نردبان افقی - آغوش - مداد بنزینی ۲ - بیچارگی - کشور فیل و طاووس - پدر بزرگ - خوش قد و قامت ۴ - برابر - بالن - ته دیگ حوض! - وصله فرنگی - کاهوی آبستن - جهل وارونه ۵ - چتر عمودی! - پودر عمه! ۶ - بادکنک بدن - هتل پانسیون حیوانات! - منار اطواری - دانه

میوه ۷ - ... خورده منع رطب کی کند؟ - از خوردنی‌های حرام - قاضی پرندگان - خیار مالاریایی - رستوران چارپایان ۸ - شیره انار - قهر بامزه! - این زمین هم برای ما زمین نشد! - شهر زعفران ۹ - پارکینگ بچه شیرخوار - نام یکی از پیغمبران از اولاد نوح - شنیدن صدای آن از دور خوش است - ورودی ساختمان - فلز ساختمانی ۱۰ - غذای شله قلمکار - رنگ ترسو - نر - نجار دریایی ۱۱ - مادر شوهر پرنده‌ها - لجن - پر خور - بایگانی مطالب ردی - خانم درخشان ۱۲ - تقویت رادیویی - بهشت - جرثقیل غذا - کله آن را بزیند تا اندر دهان ماهی شود! - قاضی فوتبال ۱۳ - از حشرات اجتماعی - انبار غذای شعر - سگ مریض احوال ۱۴ - صحرایی است - گل سرخ - دردناک ۱۵ - از تشکیلات نظامی در قدیم الایام - هوس خانمانه - دارای هنر ۱۶ - آنتن حیوانات - خوراک هواکش - توان - کتابی که هزاران مؤلف دارد ۱۷ - مجلس ختم ازدواج - پیشانی - رفتگر - شلواریک تکه ۱۸ - نوعی گل - جوی خون - درود - بی‌حال - از مرمر ساخته شده ۱۹ - صدای درد - آخرین حمام «امیر کبیر»! - مرگ - موجود ناپیدا - تعجب خانمانه ۲۰ - طلای بدبو - آزاد - چیزی که شده... دیگه وصله‌ور نمی‌داره ۲۱ - ماده بیهوشی - کمپوت تماشاچی - خاشاک - جوی عمودی! ۲۲ - لیدر - از رجال فکاهی - کتاب معروفی از «دانته» - «کنیز حاجی باقر»

## برندگان جایزه

### جدول شماره ۸

اسامی زیر، برندگان جدول شماره ۸ ما هستند که کتاب قندمکرر را به امضای شخص «گل آقا» برایشان ارسال کردیم :

- ۱ - تهران - آقای «محمد ابراهیم سروش نژاد» ۲ - تهران - خانم «فهیمه کربلایی عباس»
- ۳ - تهران - آقای «احمد غفاری» ۴ - اراک خانم «مهین دخت مخلص الاثم» ۵ - درگز - آقای «اسماعیل پوستینی» ۶ - اصفهان - خانم «زهرا ممیز» ۷ - نائین - آقای «علی اصغر هاشمی»
- ۸ - بابل - خانم «فرحناز امیرقاسمی» ۹ - لار - آقای «مجید زمانی» ۱۰ - قزوین - خانم «ژیلا شبستری»

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ن	س	ی	ت	ه	ف	ا	د	ی	ع	ع	ل	س	ع	۱
ج	ن	ف	ا	ن	ج	ن	ک	ی	ا	ن	ق	د	ی	۲
۱	ت	ا	د	ی	ت	ا	س	ج	م	ج	۳	۳	۳	۳
ک	ن	ا	ب	ا	ب	ن	ا	ک	ل	ل	ک	ا	ک	۴
ک	س	ر	خ	ر	خ	ر	س	ر	پ	س	ر	ل	ن	۵
و	ن	ی	۳	ب	ا	ب	ر	ن	ج	ن	ج	ا	ر	۶
س	ا	ل	د	ا	ل	د	ا	ل	س	ی	ب	ا	ر	۷
ی	س	ی	ل	ق	س	ی	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ر	۸
ن	ب	ا	ر	گ	ر	ق	د	ک	ا	ر	ا	ک	ا	۹
ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	۱۰
ک	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	۱۱
ج	ب	ه	ب	ه	ب	ه	ب	ه	ب	ه	ب	ه	ب	۱۲
ک	ر	ر	ا	س	ا	ظ	ل	۳	ظ	ل	۳	ظ	ل	۱۳
ل	ک	ا	ر	ت	ا	ن	ه	ر	س	ن	ت	ن	ت	۱۴
ب	س	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	ت	ا	ن	۱۵
۱	۳	۱	ر	پ	ا	ر	پ	ا	ر	پ	ا	ر	پ	۱۶
ن	ج	د	ک	ل	ا	ش	ی	خ	ی	ا	ن	ج	د	۱۷
ن	و	ر	ب	۳	ب	۳	ب	۳	ب	۳	ب	۳	ب	۱۸
و	د	ا	د	۳	ب	ی	ک	ل	ه	ک	ل	ه	ک	۱۹
د	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	۲۰
ر	ب	ل	د	ی	ب	ر	د	ی	ب	ر	د	ی	ب	۲۱
ر	ب	ل	د	ی	ب	ر	د	ی	ب	ر	د	ی	ب	۲۲
۱	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۲۳
۱	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۱	ل	۳	۲۴



زیر نظر «گلنسا»

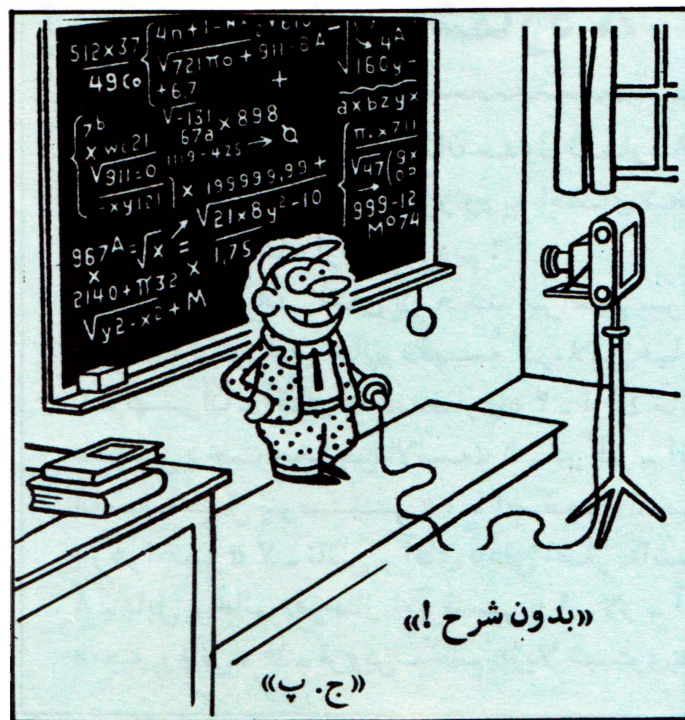
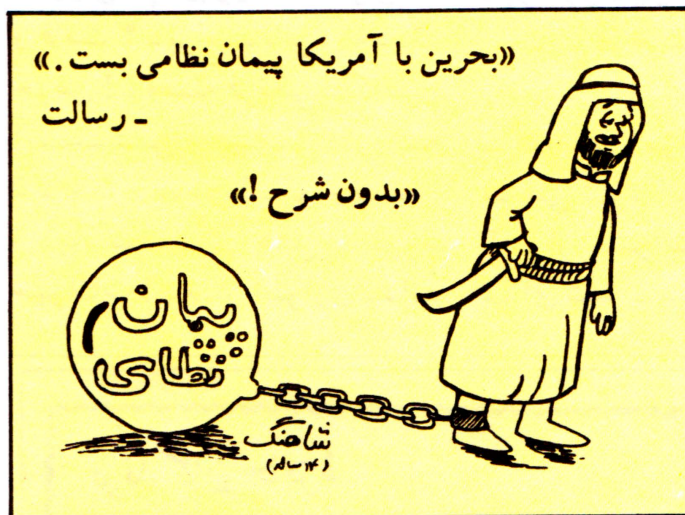


□ «مهدی کراری» از جهرم (کلاس سوم دبستان) با کمک پدرش، این شعر را از زبان صدام گفته و برای ما فرستاده است. خیلی خوب است که یک پسر ۹ ساله بتواند شعر به این قشنگی بگوید. ضمناً از پدرها و مادرها تقاضا و توقع داریم که ضمن تشویق کودکان و نوجوانان خود به طنزپردازی، به بچه‌ها بگویند که آثارشان را برای ما بفرستند.

### زباله دان تاریخ!

یه توپ دارم قل قلبیه  
خوب و قشنگ و عالیه  
در می‌کنم هوا می‌ده  
به پشت مرزها می‌ده  
من این توپو نداشتم  
دنبال اون می‌گشتم  
ارباب به من هدیه داد  
با نقد و بانسیه داد  
بنا به امر شیطان  
رفتم به جنگ ایران  
اما شدم آواره  
ماندم بدون چاره  
با حصر اقتصادی  
با این وضع کساد  
افتاده‌ام تو چاله  
حیات من محاله  
می‌دم یه روزی تا بیخ  
تو آشفالدون تاریخ!  
متأسفانه آقا مهدی، نشانی دقیق خود را نوشته، و الا يك کاریکاتور امضاء شده گل آقا را برایش می‌فرستادیم.

«گلنسا»



«ج. پ.»



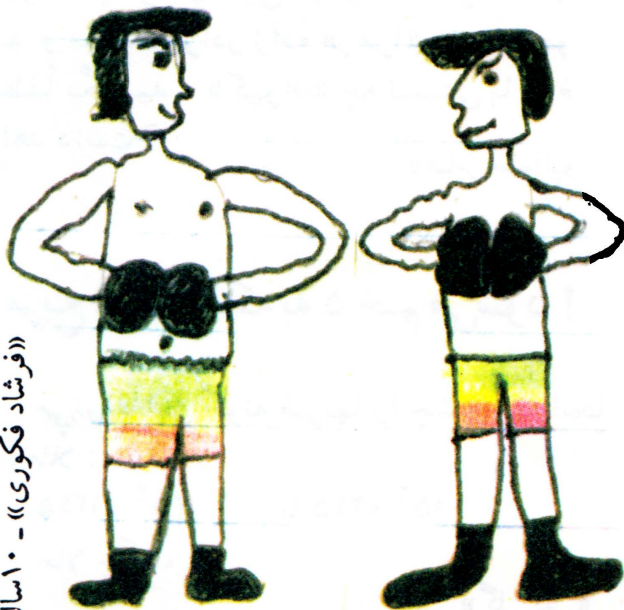
## این بچه ها!

خانم معلمی بچه‌ها را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: هر یک از شما در آینده ممکن است شخص مهمی بشوید، مثلاً چند سال بعد، همه می‌گویند: ببینید، هوشنگ مدیر کل شده، احمد به وکالت رسیده، همیشه طبابت می‌کند... یکی از شاگردان که خیلی شیطان بود گفت: خانم معلم هم که خدا بیمارزدش... چه معلم خوبی بود!

«نیما بابایی»

۸ - ساله از چالوس

«دو دانش آموز توسط دو معلم خود مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و مجروح شدند.» - جراید



«فرشاد فکوری» - ۱۰ ساله از تهران

دو معلم نمونه

□ «فرزانه ربیعی» - ۹ ساله از تهران

اولی: باز که از کوره در رفتی  
دومی: پس می‌خواستی همانجا  
بمانم، بسوزم؟!!



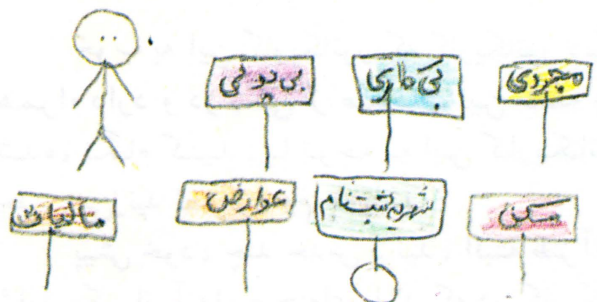
□ «معصومه محمدی» از تهران این کاریکاتور را کشیده: «تهران با ترافیک فراوان دومین شهر آلوده است.» - کیهان



عمو زنجیر باف - بعله  
ترافیک تهران و بافتی؟ - بعله  
ماشینهارو پشت هم انداختی؟ - بعله...  
مأمور اومده  
چی چی آورده  
برگ جریمه  
بانک ملی از کدوموره؟  
از این وره و از اون وره!

هفت خوان امروزی

هفت خوان امروزی



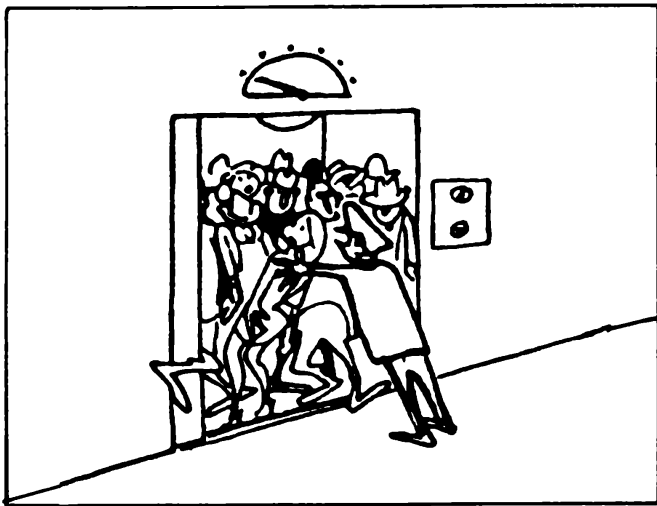
«سعیده یغمایی» - پنجم دبستان از تهران

۱	ن	د	ا	ی	ف	ب
۲	ع	غ	د	ر	ی	ص
۳	ا	ی	و	ا	ی	ز
۴	گ	غ	و	ا	ف	ر
۵	ف	ر	ن	ص	ا	ر
۶	ی	ت	ل	ی	خ	م
۷	و	س	م	ز	ب	ل
۸	ر	ا	ا	ه	د	د

جدول المشاهیر

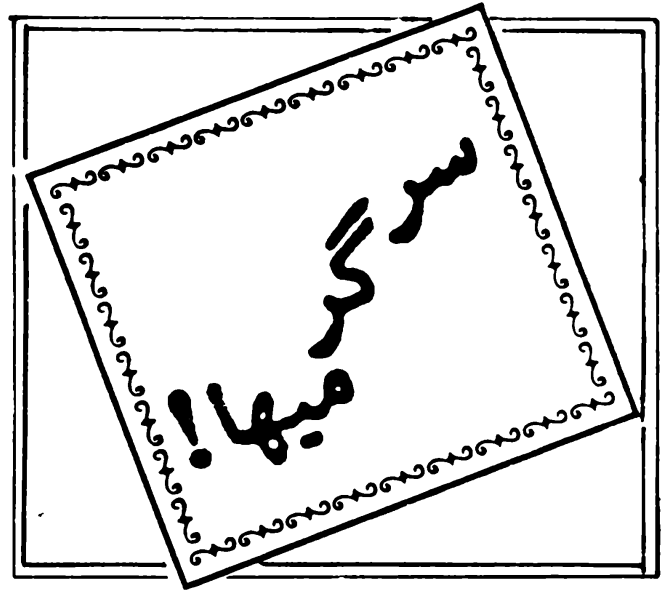
به ترتیب از ردیف اول خانه‌های جدول را ۵ تا ۵ تا بشمارید و حرف خانه پنجم را روی کاغذی جداگانه بنویسید، در انتها، نام یک شخصیت و چند اثر مهم وی به دست خواهد آمد. «شیرین بانو»

کاریکاتور دنباله دار!



خوب به این کاریکاتور که کاریکاتور دیگری همراه دارد و در یکی از صفحات این مجله چاپ شده، نگاه کنید. با توجه به این کاریکاتور، حدس می‌زنید تصویر دوم چه باشد؟ پیش خود، چند حدس بزنید، البته طنز آلود، شاید یکی از آنها، صحنه‌ای باشد که در کاریکاتور بعد خواهید دید!

پاسخ در صفحه ۳۰



### معمای رابطه نسبی!

«کامران» شوهر دختر «جواد» است. اگر «کیوان» پسر تنهادایی «زهره» دختر «کامران» باشد و «رضا» برادر زاده «زهره» و نوه «جواد» ، لطفاً بگویید: «کیوان» چه نسبتی با «رضا» خواهد داشت؟ «عباس سلمانپور»

### مربع اعدادی که به ۵ ختم می‌شود!

می‌توان این گونه ضربها را چشم بسته انجام داد؛ مثلاً:

$$۱۵^۲ = ۲۲۵ \quad \text{یا} \quad ۳۵^۲ = ۱۲۲۵$$

حالا چگونه؟

«گل گلی»

چی؟

وقتی که سرد است، سنگین تر است! چی؟

### بازی با کلمات!

از «حق هاون قیمها» کلمه‌ای بسازید که چشم امید کارمندان به آن است!

## قاطر دیوان!

دیروز در اردو قرار شد  
من بعد بنه سرباز را قاطر دیوان  
حمل کند نه الاغ. امروز (شاه)  
مشغول شور این فقره بود.

## از برای دو ساعت!

با محقق که همراه من بود،  
باغ نصرت الدوله رفتم. خیلی  
جای باصفایی است. البته دویست  
فواره دارد. از برای دو ساعت  
ماندن خیلی خوب است، اما برای  
منزل کردن خفه و بد هواست!

## آفتابه لگن هفت

دست...

شاه فرمایش تازه در باب  
باغ جدید در نیاوران فرمودند.  
همان فرمایش را بعد به علاءالدوله  
فرمودند. باز به حاجی ابوالحسن  
همان فرمایش شد. اگر کسی  
دیگر جز من بود، یقین استعفا  
می کرد!

## اخبار مهم!

در سر ناهار (برای شاه)  
روزنامه عرض می کردند! نوشته  
بود: طوطی و گنجشکی با هم  
رفاقت داشتند، از اتفاق طوطی  
ناخوش شد. گنجشک علفی پیدا  
کرده به منقار او گذاشت. طوطی  
معالجه شد. بعد گربه ای در  
کمین گنجشک برمی خیزد! و  
طوطی، گربه را با منقار هلاک  
ساخت! این تفصیلات در باغ  
وحش پاریس روی داده!



وارد منزل شدیم. مچول خان  
بیچاره، نزدیک خرمن رسیدیم که  
گاو چرخ بسته بودند. اسب  
مچول خان رم کرد، زمین خورد؛  
الحمد لله عیب نکرد!

## اندرون هم!

عصرو شاه اقدسیه تشریف  
بردند. «اندرون» هم اقدسیه  
تشریف بردند. بیرون آمدند.  
سلطنت آباد را عبوراً ملاحظه  
فرمودند. شلیکی از توپ  
نمودند. مقارن غروب مراجعت  
فرمودند!

## تأسف خاطر مبارك!

صحبت از فرنگ و غیره  
بود. من عرض کردم: در لندن  
من از ترس صدراعظم از خانه  
بیرون نمی آمدم و ملکه انگلیس را  
ندیدم. در سان قشونها و غیره  
نبودم. خاطر مبارك خیلی متأسف  
شدند. فرمودند: سفر دیگر که  
دوباره خواهیم رفت، تو باید همه  
جارا گردش کنی!

## تعارف!

خدا عالم است که از دست  
«ناظم خلوت» برات گرفتن باید  
چه تعارف به او داد. من بیچاره  
ده شاهی مداخل را با هزار  
احتیاط خرج می کنم. اینها  
صد هزار تومان می خورند و باک  
ندارند.

## خواب بعد از ناهار!

در این بین شاه وارد  
شدند، معلوم شد دیشب به واسطه  
کثافت هوا راحت نفرموده...  
ناهار صرف فرمودند و خوابیدند  
چهار ساعت استراحت فرمودند!

## خواجۀ حرم!

صبح که از در خانه رفتم،  
شنیدم «حاجی ابراهیم خواجه»  
سبب فساد در حرم خانه شده و  
بیرون کردند او را!

## قبله عالم قدری میوه خوردند!

الحمد لله رفع کسالت  
خاطر همایون به کلی شده...  
قبله عالم به حصارک که جای با  
صفایی است تشریف بردند.  
قدری میوه خوردند و خوابیدند!

## بیچاره مچول خان!

غروب از راه کاظم آباد

## اقدام منفی!

«پورپورخان»

«فاتحه مع الصلوات» در این قبیل موارد، نه تنها کسی به سراغ مصدوم نمی‌آید، بلکه بعید نیست که رندان از خدا بی‌خبر، جیب مصدوم (ببخشید، مقتول) را هم بزنند. خلاصه کلام غرض از قلمی کردن این سطور، ترساندن شما نیست بلکه روی سخن با آن دسته از منفی بافانی است که می‌گویند: برای جلوگیری از کوچ بیست درصد شهرستانی‌ها به تهران بزرگ اقدام موثری صورت نمی‌گیرد (هشتاد درصدشان که آمده‌اند!) از این منفی بافان باید پرسید: آیا اقدام از این مفیدتر هم می‌شود انجام داد که مسئولان از آن غافل مانده‌اند؟ توی یک خانه قدیمی، یا به اصطلاح جماعت بساز و بفروش: «کلنگی» که ده - بیست اصله درخت بوده با چهار پنج نفر شهروند، پس از تخریب و آپارتمان‌سازی، هفتاد هشتاد نفر تهرانی و شهرستانی‌های در راه (!) ساکن خواهند شد با چهار پنج اصله (ببخشید، گلدان) شمعدانی نیمه خشکیده مستقر در «پاگرد» و روی پله‌ها که ساکنان هر واحدی توقع دارند سایرین به گلدانها آب بدهند!

شما خوانندگان ماهنامه «گل آقا» را نمی‌دانم تا چه میزان بیمه عمر هستید ولی چون بنده بیمه نیستم محال است از زیر «داربست» واحدهای مسکونی جدید عبور کنم، اگر توی پیاده رو این طرف، خیابان مسیری که در حرکت هستم، ساختمان چند طبقه‌ای در دست احداث باشد، پیه تصادف با سیل اتومبیل‌های ریز و درشت را به تن می‌مالم و می‌روم آن طرف، و بالعکس اگر آن طرف پیاده رو، خانه یک طبقه‌ای را خراب کرده باشند و مشغول قفس‌سازی (ببخشید، آپارتمان‌سازی) باشند، می‌آیم این طرف (!) چون جماعت بساز و بفروش با روش «سنگ مفت، گنجشک مفت» آجر روی آجر می‌گذارند و کافی است یکی از این آجرها به سر عابر بخت برگشته‌ای اصابت کند تا



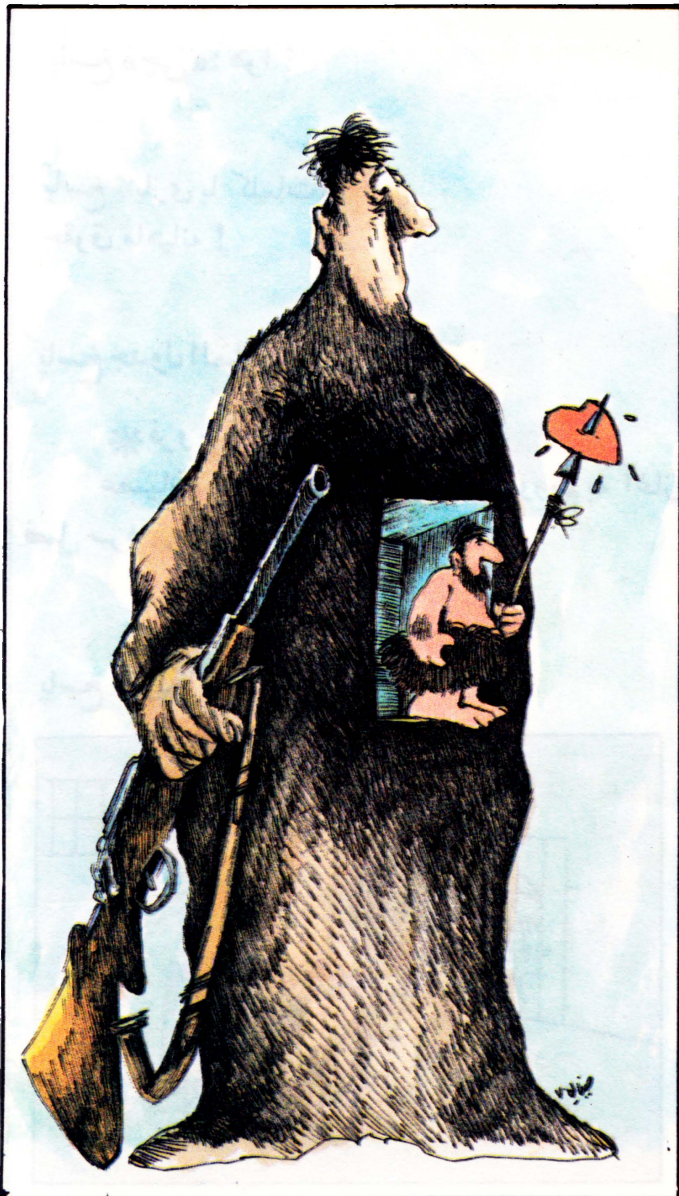
## روزگار نو!

از آن روزی که شد کوبیده، کتلت  
 مربا گشت، کمپوت، نقل، کانفت!  
 عمارت، پارک و سربازخانه، ساخلو  
 تشکر گشت مرسی، فرش، پارکت  
 کلاه و هم عرق چین و دورویه  
 شاپو گشت و کپی گردید و کاسکت  
 در آن شهری که مسیو گشت قاضی  
 عبا گشته شنل، لباده ژاکت  
 تمام نامهای نیک گشته  
 ممو خان و نینا جان و قاراپت  
 به امثال من بیچاره گویند  
 تو لازم نیستی، الساعه قاشگت!  
 خوی - «جمال الدین هنرور»



بوش: مگه دستم به این «گل آقا» نرسه!

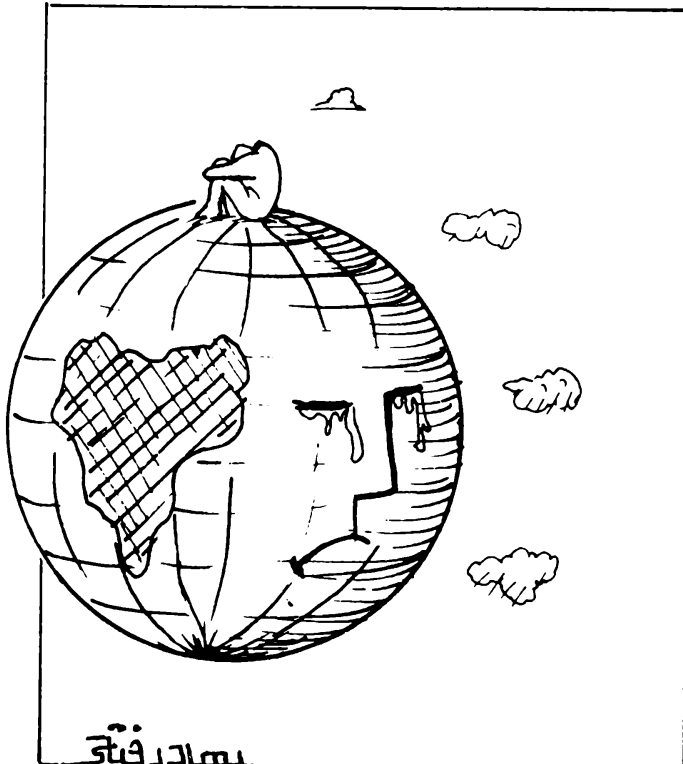
فرستنده: اصفهان - «جاوید»



## انواع گرانی!

«گل مروارید»

آیا تا به حال هیچ فکر کرده‌اید که گرانی چند نوع است؟  
 در جواب آن دسته از خوانندگان عزیز که می‌پرسند: مگر ما چند نوع گرانی داریم؟ به عرض می‌دانم که گرانی بر دو نوع است. گرانی با صدا و گرانی بی‌صدا!  
 گرانی با صدا عبارت است از گران کردن اجناس و خدمات ویژه‌ای که علناً و رسماً توسط نهادها و مؤسسات دولتی انجام می‌گیرد و با بوق و کرنا و افتخار(!) در مطبوعات و رادیو و تلویزیون نیز اعلام می‌شود. مثل گران کردن نرخ برق و آب و تلفن و پست و نفت و غیره.  
 ولی گرانی بی‌صدا به گران کردن تمام اقلام و اجناس و خدمات مورد نیاز جامعه اطلاق می‌شود که بلافاصله به دنبال گرانی باصدا، توسط تمام کاسبکاران و مؤسسات خصوصی انجام می‌گیرد و در هیچ جا هم رسماً اعلام نمی‌شود!



پاسخ سرگرمیها از صفحه ۲۶

پاسخ معمای رابطه نسبی:  
«کیوان» برادر «رضا» است.

پاسخ راز مربع ۵:

۱- همیشه مربع این اعداد به ۲۵ ختم می شود.  
۲- برای به دست آوردن رقم سمت چپ، کفایت رقم قبل از ۵ را در عدد بعد از خودش ضرب کنیم: مثلاً:

$$۳۵^۲ = ۳ \times ۴ = ۱۲ \quad ۱۲۲۵$$

$$۶۵^۲ = ۶ \times ۷ = ۴۲ \quad ۴۲۲۵$$

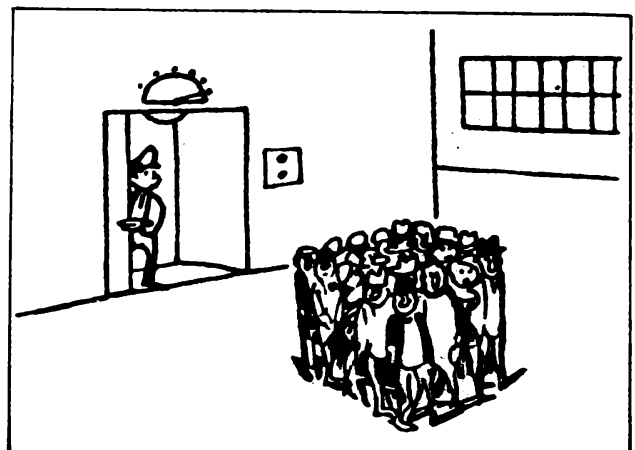
پاسخ «چی»: هوا!

پاسخ «بازی با کلمات»  
حقوق ماهیانه!

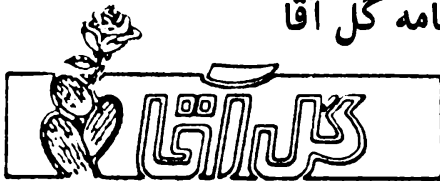
پاسخ جدول المشاهیر

\* فروغ فرخزاد:  
عصیان، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد.

پاسخ کاریکاتور دنباله دار!:



ماهنامه گل آقا



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

«کیومرث صابری فومنی»

دبیر شورای نویسندگان:

«ابوالفضل زرویی نصرآباد»

صفحه آرا: محمد کرمی

نشانی: تهران - ص.پ. ۴۶۱۴/۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۶۶۶۳۵

شماره سوم - سال دوم

شماره مسلسل ۱۰

خرداد ماه ۱۳۷۱

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

ماهنامه گل آقا

(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)

اول هر ماه منتشر می شود.

سلامی به لطافت برگ گل  
از اصحاب گل آقا به خوانندگان  
عزیز گل آقا، جمعاً اجمعین!

و اما بعد :

□ قبل از این که عرایض  
خودمان را عرض کنیم، این  
مختصر را که قسمتی از نامه یک  
خواننده عزیز است، با هم  
بخوانیم :

«... از روزی که خودم  
را شناختم، در منزل ما حرف  
«چاپ» بوده است. چون پدرم  
- که خدا رحمتش کند - تقریباً  
همه عمرش را، از ۱۰ سالگی،  
کارگر چاپخانه بود و بعضی از  
بستگان ما، هنوز هم در کار چاپ  
و چاپخانه هستند و تعدادی از  
آنان، صاحب زندگی خوبی هم  
شده اند...»

غرضم این است که اولاً  
اطلاعات اجمالی دارم و ثانیاً  
دیشب منزل یکی از بستگان به  
عید دیدنی رفته بودیم. صحبت از  
«گل آقا» شد. یکی گفت با  
توجه به قیمت کاغذ و فیلم و زینگ  
و لیتوگرافی و چاپ و صحافی و  
هزینه توزیع و هزینه های بالاسری  
(که خودش توضیح داد یعنی  
چی) گمان نمی کنم چیزی در ته  
بساط برای گل آقا بماند...»

به عنوان خواننده ای که  
دوست دارم نشریات گل آقا سرپا  
بماند، سوال می کنم آیا واقعاً  
همین طور است؟ و ما که  
طرفدار شما هستیم، چه کمکی  
می توانیم به گل آقای خودمان  
بکنیم؟»

«مهدی - م»

از تهران

## بزرگواران بعد



- راستش، ما زمانی در  
پاسخ این جور سوال، گفته ایم که  
«دیگران را به خرید گل آقا  
تشویق کنید.» اما الان نمی دانیم  
که چه بگوییم. چون خودمان هم  
مانده ایم معطل و متحیر!

در مورد گل آقای هفتگی،  
همان چندتا آگهی که چاپ  
می کنیم، تا حدودی  
گروه گشاست. ولی «ماهنامه»  
- با این که نسبتاً تیراژ خوبی هم  
دارد - به سختی دخل و خرج  
می کند. (و بدون تعارف، بعضی  
از شماره هایش، ضرر داده  
است.)

ما قبلاً اعلام کرده ایم - و  
حالا تکرار می کنیم - که مایل به  
دریافت هیچ کمک مالی از  
هیچ جا نیستیم. در مورد ماهنامه  
هم آن را تا چند شماره منتشر  
خواهیم کرد. اگر توانستیم با  
چاپ سه - چهار صفحه آگهی،  
جلو ضرر بیشتر را بگیریم، چه  
بهتر، و الا چاپ آن را متوقف  
خواهیم کرد.

ما با شما به صداقت حرف  
می زنیم. واقعیت امر همین است  
که عرض شد. تا خدا چه خواسته  
باشد.

□ تنی چند از خوانندگان

عزیزمان از شعری که در شماره  
ویژه نوروز ماهنامه چاپ شده  
بود، انتقاد کرده و نوشته اند :  
«ما انتظار نداشتیم در گل آقا به  
مردم گرد توهین بشود.»

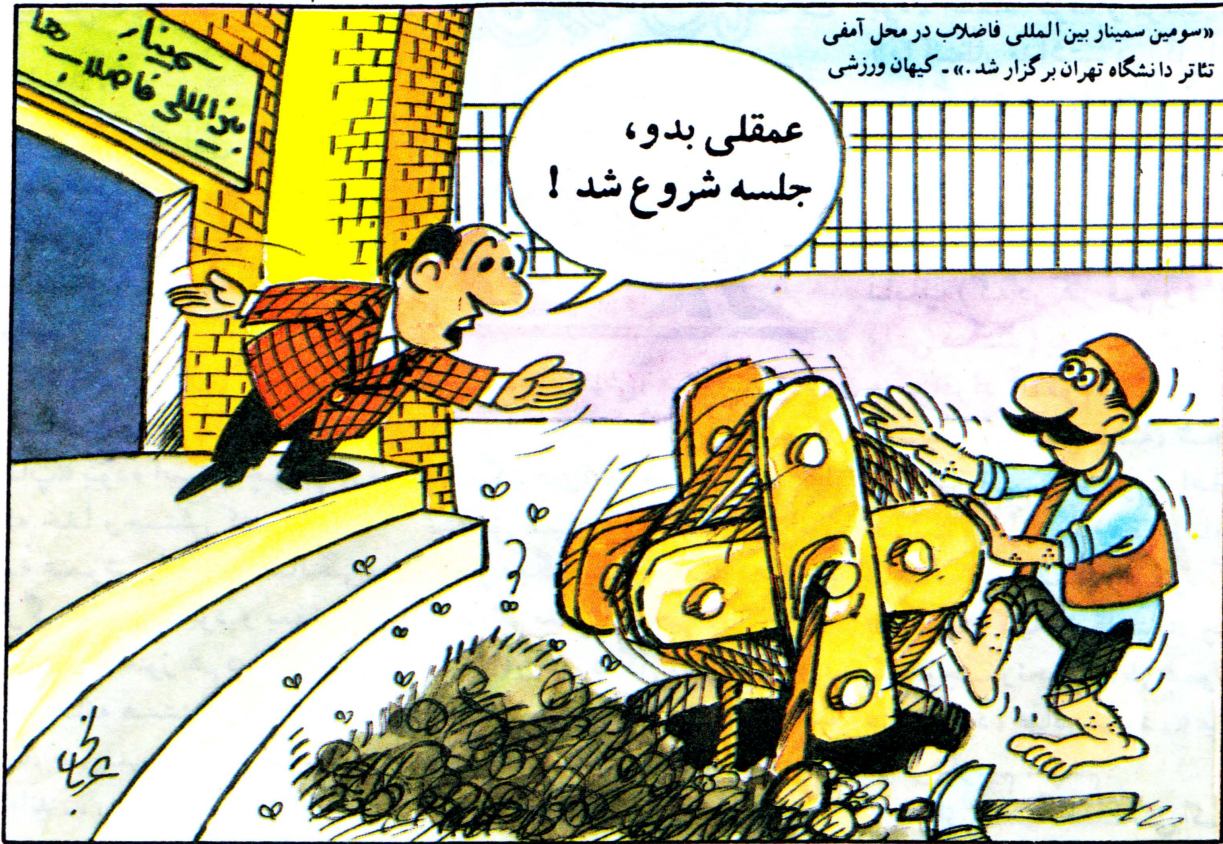
- ما نیز چنین نیتی نداشتیم  
و اضافه می کنیم که طنز گفتن به  
معنی اهانت و انتقاد از افراد  
ناباب (که در هر قوم و نژاد و  
ملتی هستند) به معنای توهین به  
همه افراد آن قوم و نژاد و ملت  
نیست. با این همه، شخص  
گل آقا ضمن تذکر به اعضای  
هیئت تحریریه (هفته نامه و  
ماهنامه) به همه ابلاغ کرد که :  
«مراقبت کنید از قلمتان، چیزی  
که موجب رنجش خاطر هموطنان  
عزیز شود، صادر نشود.» ما نیز  
عرض کردیم : چشم.

از همه کسانی که با  
انتقادات خود ما را ارشاد و  
راهنمایی می کنند و اشتباهات ما  
را تذکر می دهند صمیمانه تشکر  
می کنیم.

□ ماهنامه گل آقا، همان  
قدر که مورد عنایت و استقبال  
خوانندگان عزیز قرار گرفته،  
محل توجه هنرمندان جوان عرصه  
طنز هم واقع شده است. اشعار،  
مطالب و کاریکاتورهایی که این  
دوستان عزیز اختصاصاً برای  
ماهنامه می فرستند، روز به روز  
در حال افزایش است. بنابر این،  
اگر می بینید آثار شما با تأخیر  
چاپ می شود، از ما دلخور و  
دلگیر نشوید. از قدیم گفته اند :  
آسیاب به نوبت!

خدا حافظ تا ماه دیگر :

مخلص شما «غضنفر»



«سومین سمینار بین المللی فاضلاب در محل آمفی تئاتر دانشگاه تهران برگزار شد.» - کیهان ورزشی

عقلی بدو،  
جلسه شروع شد!

«فیلم های سینمایی تلویزیون قبل از پخش در چند نوبت مورد سانسور قرار می گیرد.» - هدف

- همین بیشتر ازش نمونه !!

